

پاسخ گونه: نامه‌ای به شماره ۳۳۵۹ مورخ ۱۳۳۴/۱۰/۲۱ از سرلشکر آزموده بدست دکتر مصدق میرسد خطاب به دیوانعالی کشور:

از دادستانی ارتش
شماره ۳۳۵۹/د
وزارت جنگ

محرمانه مستقیم است

ریاست دیوانعالی کشور

با نهایت احترام پیرو شماره ۳۳۴۲/د مورخ ۱۳۳۴/۷/۲۳ به عرض می‌رساند آقای دکتر مصدق ضمن صدور نامه‌ای به این دادستانی تقاضای دو جلسه ملاقات با آقایان حسین شهیدزاده و حسین صدر و مجدزاده را نموده‌اند که در ضمن می‌نویسند: «چنانچه خود اینجانب به دیوان کشور بروم بیش از یک جلسه لازم نیست چون که جواب عریض خود را در همان جلسه با حضور آقایان وکلاء خود می‌شنوم و احتیاج به جلسه دیگر نیست.»

نظر به اینکه حضور آقای دکتر محمد مصدق در دیوانعالی کشور منوط به اجازه عالی است مستعنی است مقرر فرمائید اوامر مقتضی نسبت به موضوع حضور یا عدم حضور آقای دکتر محمد مصدق صادر فرمایند تا تصمیم مقتضی نسبت به ملاقات مورد نظر اتخاذ شود.

دادستان ارتش سرلشکر آزموده

گیرندگان: آقای دکتر محمد مصدق در پاسخ نامه مورخ ۲۴/۱۰/۳۴

۱- از بسجود که به این لایحه از طرف دادستان ارتش مورخ ۱۳۳۴/۷/۲۴ داده شده اولاً آزموده از نون مهرماه ۳۴ به درجه سرلشکری ارتقاء یافته (تخلعت گرفته!) ثانیاً معلوم می‌شود که روشنی یعنی یک نسخه برای سرلشکر آزموده فرستاده است.

۲- عنی شهیدزاده صحیح است لکن حسین نوشته شده.

هیئت محترم شعبه نهم دیوانعالی کشور

عطف به عریضی که حضوراً راجع به رسیدگی به درخواست جناب آقای دکتر محمد مصدق نسبت به حکم دادگاه تجدیدنظر نظامی معروفی داشتیم اکنون توجه عالی را به مراتب ذیل معضوف می‌داریم:

۱- اعتراضات وارده بر احکام دادگاههای بدوی و تجدیدنظر نظامی چه از جهت تشکیل غیرقانونی محاکمه مزبور یا عدم صلاحیت آنها و چه از نظر طرز رسیدگی و یا عنوان اتهام و صدور حکم به حدی است که از شماره و احواء بیرون می‌باشد و همه و اصول اعتراضات مزبوره در لوائح تمبری که یکی به امضاء شخص جناب آقای دکتر مصدق و دیگری به امضای وکلای ایشان تقدیم شده به تفصیل تشریح و توضیح گردیده است و به توجه به این اعتراضات بر آن هیئت محترم که ملأ روش و واضح می‌باشد که احکام مذکوره به قمری مخدوش و بی اساس و برخلاف کلیه امور و مبنای مسأله حقوق و قضائی صادر شده که به هر فرض و تقدیر نمی‌تواند عنوان و اعتبار یک حکم اصطلاحی صادر از یک دستگاه قضائی را داشته باشند.

۲- از جمله اعتراضات مشروحه در لوائح تقدیمه یکی این است که احوال مندرجه در ادعاینامه آقای سرلشکر آرموده به جناب آقای دکتر مصدق و به دلیل مشددرجات مندرجه ادعاینامه و توضیحات مکرر آقای سرلشکر آرموده در مراحل بدوی و تجدیدنظر و توجه به نفس اتهامات مذکوره همه اعمالی است که بر حسب دعا و مدتها قبل از دست و یحیی مردانماه ۱۳۳۲ و در مواردی به قوت سرلشکر آرموده از آخر تیرماه ۱۳۳۱ شروع و عمل شده است و چون هیچ کس حتی آقای سرلشکر آرموده در نخست و زبیری جناب آقای دکتر مصدق تا ۲۵ مرداد ماه ۱۳۳۲ بحسب و تردیدی ندارد و رسیدگی به این احوال از دانه آنها پس از ۲۵ مرداد ماه نه قابل تفکیک است و نه در ادعاینامه و رسیدگی محاکم

نظامی تفکیک شده بلکه با وضوح هر چه تمامتر در ادعانامه و در صورت جلسات رسیدگی محاکم نظامی و احکام مشهود است که مورد ادعا و رسیدگی تمام اعمال منتسبه به جناب آقای دکتر مصدق در تمام دوره نخست وزیری ایشان خاصه از آخر تیرماه ۱۳۳۶ به بعد بوده است بنابراین مسلم و قطعی است که موارد اتهام و رسیدگی اعمالی است که حتی به زعم متصدیان محاکم نظامی مربوط به دوره نخست وزیری و وزارت جناب آقای دکتر مصدق می باشد و محاکمه آنها با اجازه مجلس شورای ملی در صلاحیت مجمع عمومی دیوان کشور است.

با اینکه این اعتراض هم مانند سایر اعتراضات در لوائح تقدیمیه تشریح شده جهت خاصی ایجاب نمود که از آنجمله این یکی را بالخصوص در این فرصت تکرار و یادآوری نمایم و آن جهت این است که آقای عبدالصاحب صفایی یکی از نمایندگان دوره فعلی مجلس شورای ملی در اوایل دوره حاضر اعلام جرمی بر علیه جناب آقای دکتر محمد مصدق به مجلس شورای ملی تقدیم کرد^۱ و اعمال عدیده را به عنوان جرم به ایشان نسبت داد که تمام آنها یا عیناً و یا با تفاوتی در اجمال و تفصیل همان اعمالی است که آقای سرلشکر آزموده در ادعانامه بدوی خود به معظم له نسبت داده است و پس از اینکه اعلام جرم آقای صفایی به کمیسیون عرایض ارجاع شد کمیسیون عرایض گزارش خود را مبنی بر قابل تعقیب بودن اتهامات مزبوره به مجلس شورای ملی تقدیم کرده و طبق قانون محاکمه وزراء گزارش مزبور به کمیسیون دادگستری ارجاع شده است و فعلاً در کمیسیون دادگستری مطرح است و این جریان نشان می دهد که اولاً حتی نمایندگان مخالف آقای دکتر مصدق اعمال مزبور را مربوط به دوره نخست وزیری ایشان می دانند و ثانیاً کمیسیون عرایض و جلسه علنی مجلس شورای ملی نیز با اظهار نظر بر تعقیب و ارجاع گزارش به کمیسیون دادگستری تأیید و تصدیق کرده اند که اعمال و اتهامات منتسبه مربوط به دوره نخست وزیری ایشان است و ثالثاً تقدیم گزارش کمیسیون عرایض مبنی بر تعقیب و ارجاع آن به کمیسیون دادگستری شروع قانونی تعقیب جناب آقای دکتر مصدق به عنوان نخست وزیر محسوب می شود و بالنتیجه محال است دادگاه نظامی بتواند درباره اموری حکم صادر کند که مجلس شورای ملی مربوط به پرونده نخست وزیری جناب آقای دکتر مصدق دانسته و خود شروع به تعقیب آن طبق قانون محاکمه وزراء نموده است.

اکنون برای اینکه رونوشت اعلام جرم آقای صفایی و گزارش کمیسیون عرایض مجلس

۱- اشاره به رسدگی دوره هجدهم مجلس شورای ملی در ۲۶ فروردین ماه ۱۳۳۲ است که مقارن با جلسه ۶ دادگاه تجدیدنظر می باشد. عمیدی توری نماینده دوره هجدهم هم مقارن جلسه ۱۹ مورخ ۳۳/۲/۱۴ دادگاه تجدیدنظر، اعلام جرم علیه دکتر مصدق و یاران او نمود.

شورایملی را تحصیل و تقدیم کنیم تقاضا داریم مقرر فرمایند به اینجانبان گواهینامه داده شود تا از کمیسیون دادگستری مجلس شورایملی ز و نوشت مدارک مزبوره را یا گواهی اینکه اعلام جرم مزبور فعلاً در آن کمیسیون موجود و مطرح است گرفته و تقدیم نماییم.

۳- در لوابیحی که قبلاً تقدیم شده، هم جناب آقای دکتر مصدق و هم ما، به استناد مواد ۴۵۱ و ۴۵۲ قانون دادرسی و کیفر ارتش و کیفر ارتش تقاضا کرده ایم که در روز رسیدگی و محاکمه دیوانکشور هم جناب آقای دکتر مصدق و هم اینجانبان احضار گردیم تا مطالب مفصلی را که هم معظّم له و هم اینجانبان در تکمیل و توضیح اعتراضات فرجامی خود داریم حضوراً بیان کنیم.

لیکن در نامه شماره ۳۷۰۰۹ مورخ ۳۴/۱۰/۵ جناب آقای رئیس محترم دیوانعالی کشور به دادستانی ارتش که مبنی بر اجازه ملاقات اینجانب با آقای دکتر مصدق مرقوم فرموده اند اشاره فرموده اند که در صورتی که دعوت ایشاف برای ادای توضیح ضرورت داشته باشد از طرف شعبه دعوت خواهند شد. چون این اشاره ناشی از یک اشتباه بین مقررات آئین دادرسی کیفری یا مقررات آئین دادرسی مدنی است برای دفع توهم و رفع اشتباه ناگزیریم خاطر محترم را متذکر سازیم که اختیار دیوانکشور در احضار یا عدم احضار طرفین دعوی مخصوص به رسیدگی به دعاوی حقوقی است و این اختیار ناشی از نص صریح ماده ۵۴۸ قانون آئین دادرسی مدنی است که مقرر داشته است «دیوانکشور هرگاه حضور طرفین را لازم بداند آنها را احضار می نماید و الا بدون حضور طرفین رسیدگی خواهد کرد و در هر صورت رأی دیوانکشور قابل اعتراض نیست». اما در دعاوی جزائی چنین اختیاری برای شعبه دیوانکشور موجود نیست بلکه به نص مواد ۴۵۱ و ۴۵۲ آئین دادرسی کیفری شعبه دیوانکشور ملزم به احضار اصحاب دعوی است و هیچ گونه اجازه و اختیاری برای عدم احضار آنان ندارد چه آنکه ماده ۴۵۲ قانون آئین دادرسی کیفری مقرر داشته است که: متداعیین برای رسیدگی هر دیوان تمیز احضار می شوند و این حکم قطعی و الزامی و بدون شرط و قید است... و با توجه به جزء دوم این ماده که مقرر داشته است: «... ولی اگر بدون عذر موجه حاضر نشدند رسیدگی و صدور حکم به تأخیر نمی افتد» معلوم می شود که این الزام و تکلیف به حدی قطعی و منجز است که اگر با وجود احضار هر یک از اصحاب دعوی عذر موجهی برای عدم حضور داشت باید رسیدگی و صدور حکم به تأخیر افتد. مقایسه بین متن ماده ۴۵۲ قانون آئین دادرسی کیفری با متن ماده ۵۲۸ قانون آئین دادرسی مدنی که فوقاً نقل می شود برای هیچ کس هیچ شبهه باقی نمی گذارد که اختیار شعبه دیوانکشور در احضار و عدم احضار متداعیین مخصوص به

معاون حقوقی و اداری از صریح ماده ۵۴۸ آیین دادرسی مدنی است و نه صرفاً دعوی جزائی ماده ۵۵۱ شعب دیوان کشور را ملزم و مجبور به احضار متداعیین نموده و به هیچ وجه تخلف از آن مجاز نیست.

علاوه بر ماده ۵۵۲، ماده ۵۵۱ نیز که ترتیب رسیدگی دیوان کشور را در امور جزائی معین کرده با صراحت هر چه بیشتر مقرر داشته است که متداعیین یا وکالی آنان در روز محاکمه باید، مطالب خود را اظهار دارند و مدعی العموم حیراً عقیده خود را اظهار می‌دارد و دیوان تعیینی را آن به اکثریت آراء حکم می‌دهد.

با توجه به کلمات اخیراً ویس از آن در خصوص اظهار عقیده مدعی العموم و صادر حکم دیوان کشور در این ماده قید شده که امریاً واضح است ماهی که متداعیین مطالب خود را اظهار نکرده‌اند مدعی العموم نمی‌تواند اظهار عقیده کند و شعبه دیوان کشور هم نمی‌تواند حکم صادر نماید.

ماده ۵۵۳ قانون آیین دادرسی کیفری تأکیدی را که برای احضار طرفین در دیوان کشور در دو ماده ۵۵۱ و ۵۵۲ موجود است به حد اعظمی رسانده زیرا مقرر داشته است که: پس از اینکه طرفین برحسب اصول احضار شوند حکم صادره از دیوان تعیینی در هر حال حضوری محسوب است و قابل اعتراض نخواهد بود که مفهوم صریح آن اینست که اگر طرفین برحسب اصول احضار نشاند حکم دیوان تعیینی محسوب است و قابل اعتراض نخواهد بود.

۴- به طوری که خاطر آن هیئت محترم مستحضر است جناب آقای فرهنگ که به عنوان رئیس در آن شعبه، شرکت می‌فرمایند مدیرکل قضائی وزارت دادگستری می‌باشند و هر روزه در این مقام و به این سمت انجام وظیفه می‌نمایند و به این جهت دخالت ایشان در محاکمات و رسیدگیهای شعبه نهم دیوان کشور به عنوان رئیس شعبه قانوناً صحیح نیست زیرا علاوه بر این اصل کلی که مشافله دولتی و وظایف عمومی غیرقابل جمع می‌باشند، تصدی مقام مدیریت کل قضائی مأمور قوه مجریه و تحت ریاست وزارت دادگستری و مسئول اوست، در صورتی که رئیس شعبه دیوان کشور ضمیمه قوه قضائیه و متناهی از قوه مجریه و قضائی مستقل است و بسیار واضح و بدیهی است که استقلال قضاوت و انفکاک آن از قوه مجریه منافی است و باید به این است که قاضی دادگستری تحت ریاست وزیر دادگستری و مسئول قوه مجریه باشد.

البته ما امیدواریم که از این ایراد قانونی که فقط جنبه اصولی دارد و مبری از هرگونه جهت شخصی است غبار غلامی بر خاطر محترم جناب آقای فرهنگ نشیند و این تذکره لازم

که اظهار آن از طرف ما در عین حال هم انجام وظیفه وکالتی و هم حمایت اصول قانونی است با وسعت نظر تلقی و تحمل فرمایند.

با تقدیم احترامات فائمه: علی شهیدزاده و بهرام مجد زاده

توضیح: چون آقای حسن صدر به واسطه ناخوشی فرزندشان ناگهان عازم مسافرت اروپا شدند این لایحه را ایشان باقی گذاشتند و امضاء کردیم.

خطی فوری: محرفانه منضم است

تیمسار فرماندهی لشکر ۲ زرهی

در باره آقای دکتر محمد مصدق

بازگشت به شماره ۷۴۶۲/رکن ۲-۱۰/۱۳۳۴ بنا به ابلاغ ریاست دیوانعالی کشور قدغن فرمایید با مراجعه آقایان علی شهیدزاده و حسن صدر و مجدزاده جمعاً یا انفراداً فقط یک جلسه برای آخرین دفعه با آقای دکتر محمد مصدق ملاقات نمایند تا آخرین اظهار و اعتراض خود را در مورد رأی دادگاه تجدیدنظر کتباً یا شفاهاً به وسیله ملاقات کنندگان به استحضار شعبه ۹ دیوانعالی کشور برسانند.

دادستان ارتش - مرلشکر آزموده

گیرندگان: آقای دکتر محمد مصدق جهت اطلاع.

تتماعب لایحه نهم بهمن آقایی علی شهیدزاده به دیوانکسور، و با توجه به نامه ۳۳۷۶ د/۱۳۳۴/۱۱/۱۷ دادستانی ارتش به فرماندهی لشکر ۲ زرهی، لایحه ای مورخ ۲۱ بهمن ماه ۱۳۳۴ در ده صفحه خطاب به دیوانعالی کشور که اجمالاً تکرار و یادآوری مطالب گذشته در اصرار به حضور در شعبه ۹ و بیان مطالب و اتمام حجت به آخر فروردین ۱۳۳۵ تهدید کرده که اگر دادگاه تشکیل نشود انتحار خواهد کرد یا ذکر اینکه: این هم باز خدعتی است که به آزادی و استقلال مملکت می شود...

جناب آقای هیئت ریاست محترم دیوانعالی کشور

<http://www.chebayadkard.com/>

به نص صریح ماده ۱۸۶ قانون دادرسی و کیفر ارتش «وکیل مدافع متهم از ابتدای جریان دادرسی می‌تواند با آزادی با او ملاقات و مذاکره کند» که در ممالک دور از تمدن هم این حق را از متهم سلب نمی‌کنند. با این حال معلوم نشد چه مانعی روی داد که حق مزبور از اینجانب سلب شود و از ۱۴ شهریور ماه ۳۳ که لایحه فرجامی خود را تقدیم کرده‌ام فقط چهار مرتبه آن هم با اجازه آنجناب و تشریفات خاص این ملاقات دست داده است که باز به دستور آنجناب و برای آخرین دفعه مرتبه دیگری اجازه داده‌اند که با آقایان وکلای خود ملاقات کنم و طبق نامه شماره ۳۳۷۶ دادستاری ارتش «آخرین اظهار و اعتراض خود را در مورد رأی دادگاه تجدید نظر کتیباً یا شفاهاً به وسیله ملاقات کنندگان به استحضار شعبه ۹ دیوانعالی کشور برسانم که مفهوم این دستور چیزی جز این نیست که حق حضور را در دادگاه برای دفاع از خود سلب می‌کند.

از تاریخ تقدیم لایحه فرجامی تا ۱۷ مرداد ۳۴ که آنجناب نامه شماره ۱۷۱۹۹ را در جواب نامه‌های مورخ ۱۹ تیرماه و ۱۵ مرداد اینجانب مرقوم فرموده‌اند قریب یک سال گذشت که اینجانب بلا تکلیف در زندان بسر برده‌ام و برای تأخیر رسیدگی در کار اینجانب در نامه مزبور دلایلی ذکر فرموده‌اند که قسمت حساس آن عیناً در این جا نقل می‌شود: «شعبه ۹ دیوانعالی کشور که مرجع رسیدگی پرونده است به علت معذوریّت و مأموریّت دو نفر از مستشاران تکمیلی نیست تقریباً مدت آنان تمام و شعبه نامبرده دائر و مهیا برای رسیدگی خواهد شد متدرجات پاره‌ای از جرایم که مرور و ملاحظه گردیده مطابق با جریان امر نیست. راجع به تقاضای اینکه موقع طرح شخص جتابعلی در دیوانتکسور برای بیان مطالبی حضور بهرسانید طبق روتبه معموله دیوانتکسور از بدو تشکیل تاکنون در صورتی متهم یا متداعیین برای ادای توضیحات در شعبه مربوطه دعوت می‌شوند که شعبه برای روشن شدن اعتراضات کتبی و شفاهی حضور فرجام‌خواه را لازم بداند و رسیدگی و اعمال نظر دیوانتکسور در امور جزائی محدود است به مولودی که در ماه ۴۳۰ اصول محاکمات جزائی قید گردیده است».

جناب آقای بهت ریاست محترم ریاست عالی کشور

بعضی مراجع ماده ۱۸۶ قانون دادرسی کیفری که متن « در دادرسی کیفری
 از ابتدای جریان دادرسی می تواند با آزادی با او ملاقات و مذاکره کند »
 در ذاتک چهارم آن در این حق را از سهم طلب می کند این سال است
 بهرامی پرونده خود را در این حالت مورد در ۱۳ شهریور ۱۳۳۳
 در دادگاه خراسان خود را تقدیم کرده ام فقط چهار مرتبه آنم با اجازه آن جناب
 در محاکمه خاص این ملاقات دست داده است و باز در این محاکمه برای این
 سهم دیگری اجازه داده اندم تا آنجا که کلامی خود ملاقات کنم پس از آن
 در استان کرمان « آخرین اطلاع و اعتراض خود را در مورد در این دادگاه
 نظر کتبی اشعار بر مسئله ملاقات کندگان استحصاری شعبه ۱ در این عالی کشور
 برانتم و منهدم این دستور جنری خراسان نیست و حق حضور این جناب را
 دادگاه برای دفاع از خود طلب میکند
 در تاریخ دوم لایحه فرحان تا ۱۷ مرداد ۱۳۳۶
 ۱۷۱۶۹ را در جواب نامه کمی مورخ ۱۹ تیر ۱۵ مرداد ۱۳۳۶

سپس طی نامه مورخ ۱۹ مرداد خاطر عالی را به این متوجه نمود یکی از موارد ماده مزبور «عدم رعایت اصول و قوانین محاکمات جزائی است در صورتی که عدم رعایت قوانین مزبور به اندازه ای اهمیت داشته باشد که در حکم محکمه مؤثر بوده و آن را از اعتبار حکم قانونی بیندازد» و من باب مثال چه عدم رعایتی از این یا لاتر که ماده ۱۹۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش به متهم حق می‌دهد «آنچه که برای مدافعه مفید می‌داند در موقع اظهار دارد» که اینجانب به شهادت پرونده و چرایی در هر دو دادگاه چند بار به سرّی شدن محاکمه تهدید شدم و برای اینکه جریان محاکمه مثل سایر دادرسی‌ها در پس پرده صورت نگیرد و مردم علاقه‌مند به کلی از آن بیخبر نمانند از اظهار بعضی حقایق خودداری کرده‌ام بنابراین وقتی که اینجانب مطالبی برای دفاع از خود اظهار ننموده‌ام دیگر موردی نیست که دادگاه «برای روشن شدن اعتراضات کسی و شفاهی حضور فرجام‌خواه را لازم بداند». دیوانعالی کشور با درخواست اینجانب به یکی از سه طریق می‌تواند عمل کند:

- ۱- حکم دادگاه تجدید نظر را نقض کند و به دادگاهی که صلاحیت دارد ارجاع نماید.
- ۲- آن را نقض بلا ارجاع فرماید.
- ۳- حکم مزبور را ایروان نماید.

اتخاذ هر یک از این سه طریق بسته به میزان علاقه‌ای است که رأی دهندگان به حفظ حیثیات خود و استقلال قوه قضائی دارند و آن چیزی که در اختیار آن دیوانعالی مقام نیست سلب حق حضور در دادگاه از متهم است که در هیچ کجا مرتکب چنین عملی نمی‌شوند و واضعین قانون اصول محاکمات جزائی هم آن را در باب چهارم قانون مزبور راجع به تمیز احکام جزائی ذیل مواد زیر برای هر متهمی تأمین کرده‌اند.

ماده ۴۵۱ «در روز محاکمه عضو ممیز اوراق تحقیقیه خود را قرائت می‌نماید. متداعیین یا وکلای آنان با اجازه رئیس شعبه مطالب خود را اظهار می‌دارند و مدعی العموم اخیراً عقیده خود را اظهار می‌دارد و دیوان تمیز پس از آن به اکثریت آراء حکم می‌دهد.»
به نص صریح این ماده تا متداعیین یا وکلای آنان مطالب خود را اظهار نکنند نه دادستان می‌تواند اظهار عقیده کند نه دادگاه می‌تواند حکمی صادر نماید مگر اینکه طبق ماده ۴۵۲ که می‌گوید «متداعیین برای رسیدگی در دیوان تمیز احضار می‌شوند ولی اگر بدون عذر موجه حاضر نشوند رسیدگی و صدور حکم به تأخیر نمی‌افتد» دادگاه متداعیین را احضار کرده باشد ولی آنها بدون عذر موجه حاضر نشده باشند.

ماده ۴۵۳ نیز در تأیید مواد مزبور چنین می‌گوید: «پس از آنکه متداعیین بر حسب اصول احضار شوند حکم صادر از دیوان تمیز در هر حال حضوری محسوب و قابل اعتراض نیست» که مفهوم مخالف آن این است اگر متهم بر حسب اصول احضار نشد حکمی که

دادگاه صادر می‌کند حضوری محسوب نمی‌شود و متهم می‌تواند به آن اعتراض نکند.

حقی را که مواد مزبور به متهم داده است حق مسلم او و در نفع اوست و آن را نمی‌توان از او سلب نمود مگر به رضای خود او نه دادستان می‌تواند نظری بر خلاف آن اظهار کند نه دادگاه می‌تواند او را احضار نکند و حق دفاعی که قانون به او داده است از او سلب نماید.

در هر کجا وقتی که دو قانون هر کدام حکم خاصی دارد قانونی که در نفع متهم است اجرا می‌کنند ولی اکنون آنجناب طبق مرقومه شماره ۱۷۱۹۹ مورخ ۱۷ مرداد که قسمت حساس آن قبلاً گذشت می‌خواهند نه به استناد یک قانون بلکه به استناد یک رویه قضائی اینجناب را از حقی که مواد مذکور به هر متهمی داده است محروم کنند مضافاً به اینکه رویه برخلاف نص صریح معقول نیست.

در ۶ مهرماه ۳۴ در جواب سؤال مخبر روزنامه «اطلاعات» بیاناتی فرموده‌اند که قسمتی از آن بیانات از شماره ۸۷۹۲ همان جریده عیناً نقل می‌شود:

«چون قبلاً اعضای شعبه ۹ دیوانعالی کشور که پرونده آقای دکتر مصدق برای بازرسی به آن شعبه ارجاع شده است تکمیل نبود و بالتبعه پرونده‌های ارجاعی به آن شعبه را که مانده بود به این جهت اخیراً از اوایل هفته گذشته پرونده‌های را که از جمله پرونده آقای دکتر مصدق به جریان افتاده و اکنون اعضای شعبه ۹ مشغول پرونده قطور آقای دکتر مصدق شده‌اند. به علت اینکه در این پرونده اوراق زیادی است تصور می‌رود قرائت آن یکی دو هفته به طول انجامد. باید دانست تصمیم قطعی درباره پرونده آقای دکتر مصدق باید با حضور دادستان کل انجام شود و آقای امامی دادستان کل اکنون در اروپا هستند و قرار است تا چند روز دیگر به تهران مراجعت کنند. بنابراین پس از ورود دادستان کل که باید در مورد پرونده‌های ارجاعی به شعب نظر بدهد تصمیم نهایی درباره پرونده آقای دکتر مصدق اتخاذ می‌گردد و اکنون می‌توان گفت در حقیقت مقدمات رسیدگی آغاز شده است.

اخیراً بعضی از روزنامه‌ها نوشته‌اند که شاهنشاه مرا احضار فرموده و برای رسیدگی به پرونده دکتر مصدق دستوراتی صادر فرموده‌اند این شایعه به هیچ وجه صحت ندارد زیرا کار دیوانعالی کشور بر مدار خود جریان دارد و پرونده آقای دکتر مصدق نیز در شعبه ۹ تکمیل شده است در موعد و نوبت خود رسیدگی خواهد شد.»

این بود قسمت حساس مضاحبه آنجناب و از ۶ مهرماه باز چند ماه می‌گذرد ولی هنوز اینجناب احضار نشده‌ام و در زندان یلا تکلیف بسر می‌برم. اکنون اخطار به شماره ۳۳۷۶ مورخ ۱۷ بهمن ۳۴ دادستانی ارتش را عیناً نقل می‌کنم:

«نیمسار فرماندهی لشکر ۲ زرهی مرکز

در باره آقای دکتر محمد مصدق

بازگشت به شماره ۷۴۶۲ رکن ۲ مورخ ۳۴/۱۰/۲۵

بنا به ابلاغ ریاست دیوانعالی کشور قدغن فرمایید با مراجعه آقایان علی شهیدزاده و حسن صدر و مجتازده جمعیاً یا انفراداً فقط یک جلسه برای آخرین دفعه با آقای دکتر محمد مصدق ملاقات نمایند تا آخرین اظهار و اعتراض خود را در مورد رأی دادگاه تجدید نظر کتباً یا شفاهاً به وسیله ملاقات کنندگان به استحضار شعبه ۹ دیوانعالی کشور برسانند.

دادستان ارتش سرلشکر آزموده

ریاست محترم دیوانعالی کشور

اینجانب هر قدر تجسس نمودم در قوانین موضوعه ملاک و مدرکی برای صدور این اخطاریه ندیدم. اکنون که دیوانعالی کشور می‌خواهد در یک امر حیاتی مملکت اظهار نظر کند چنانچه قانون و مقرراتی هم نبود شایسته و سزاوار این بود که متهم را احضار کنند و بیانات او را بشنوند. چه بسیار از مطالب که متهم، نه می‌تواند بنویسد نه پیغام دهد و می‌خواهد آنها را در آخرین وقت دادگاه اظهار کند و دادگاه طبق مقررات محاکم جنائی در همه جا رأی خود را بلافاصله بدهد و این رأی مصون از هر شائبه و دخالت و اعمال نفوذ باشد خصوصاً اینکه قانونی هم برای این کار هست و طبق ماده ۴۵۱ و ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی دادگاه مکلف است که متهم را احضار کند و بیانات او را استماع نماید.

چنانچه کار دیوانعالی کشور بر مدار خود جریان دارد چه چیز سبب شده است که اینجانب را از حق دفاعی که قانون در خود دادگاه به متهم داده است محروم نمایند.

نویسندگان کیفرخواست ۹ مهر ماه ۳۲، ارتکاب ۱۳ فقره عملی را به اینجانب نسبت داده‌اند که در فصل ۲ لایحه خود به دادگاه جواب آنها را داده‌ام.

چنانچه تمام آنها را هم اینجانب مرتکب شده باشم چون هیچ کدام مشمول قانون مجازات نمی‌شود مرتکب جرمی نشده‌ام. اگر دادگاه با این نظر موافق است اینجانب از حق حضور در دادگاه صرف‌نظر می‌کنم تا دادگاه رأی خود را بدهد و تکلیف اینجانب را معلوم نماید و الا باید به دادگاه احضار شوم و آنچه برای دفاع از خود مفید می‌دانم بگویم و ثابت نمایم که دادگاه نظامی برای محاکمه نخست‌وزیر صالح نیست و طبق اصل ۶۹ متمم قانون

اساسی رسیدگی به کار اینجانب در صلاحیت دیوان کشور است.

از روزی که کشور ایران صاحب رژیم مشروطه شده از آن نخست وزیر یا وزیرانی که بر خلاف مصالح مملکت کار کرده اند حتی یک نفر را هم ولو برای چند دقیقه بازداشت نکرده اند. کمیون مختلف تشکیل دادند. قرارداد تحت حمایتی ایران را امضاء کردند، پلیس جنوب را به رسمیت شناختند، امتیاز کشتیرانی دریاچه ارومیه را تنقیذ نمودند، مطالبات بی اساس دولت انگلیس را قبول کردند، مدت امتیاز نفت و تسلط بیگانگان را برای مدت ۴۲ سال تمدید نمودند، به نفع بیگانگان نرخ لیره را بالا بردند، فداکارهای ملت ایران را ندیده گرفتند، سیاست خارجی را گماکان در معادن نفت جنوب برپا نمودند، توازن صادرات بدون نفت و واردات را که در دولت اینجانب یکی شده بود از بین بردند به طوری که واردات سال ۳۳ در حدود ۷۰۰ میلیون تومان بر صادرات فزونی داشته است. توازن بودجه را هم به هم زدند و ۶۵ میلیون تومان بودجه سال ۱۳۳۲ را به ۷۰۰ میلیون تومان رسانیدند، و صدها از این قبیل که چون در مصالح بیگانگان شده بود از هر تعرضی مصون ماندند و حتی بعضی از آنها مورد تقدیر و حق شناسی هم واقع شدند؛ ولی من و همکارانم را که جز خواسته های مردم کاری نکرده ایم و حتی قدمی برخلاف مصالح مملکت برنداشته ایم بازداشت نمودند و در محاکم غیر صالح و غیر مستقل محاکمه و محکوم کردند و اکنون قریب سه سال است در زندان مجرد بسر برده ام و دست حقیقت گرداری به بالاترین دادگاه مملکت دراز کرده ام این دادگاه هم می خواهد مرا از حقی که قانون به هر متهمی داده است محروم کند.

ای کاشی هفتاد روز ۶۵ اسفند ۲۳ یا ۹ اسفند ماه ۳۱ من از زمین رفته بودم و اکنون یک عده رجال یا کدما من دچار محظور نمی شدند محظوری که موجب آن خود دیوان عالی کشور است.

چنانچه بعد از تقدیم لایحه فرجام موضوع مأموریت و معذوریت به میان نیامده بود و دادگاه به کار اینجانب رسیدگی می کرد این کار خاتمه یافته بود، بر فرض اینکه من آزاد نمی شدم مربوط به دیوان عالی کشور نبود ولی بعد که اوضاع به تدریج فرق نمود روحیه آقایان قضات هم مثل سایر مردم ضعیف شد و دادگاه تشکیل نگردید.

در هر کجا امید مظلوم به دادگسری است. وای آن وقت که دیوان عالی کشور هم نتواند طبق قانون وظایف خود را انجام دهد که در این صورت چه قرفی است بین این دادگاه که قضات آن استقلال و مصونیت دارند و دادگاه سری و یا علنی نظامی که هر چه در آن بگویند کسی نشود و حکمی که صادر می کند روی سلسله مراتب و اطاعت از مافوق باشد.

اکنون در قبال تصمیمی که اتخاذ فرموده‌اید نمی‌توانم اظهاری بکنم فقط آن قسمت از نامه مورخ ۲۲ مهرماه خود را که به آن جناب عرض نموده‌ام در اینجا نقل می‌کنم:

«هرگاه شعبه اینجناب را برای حضور در دادگاه احضار نکند و حق دفاعی که قانون به هر متهمی داده است از اینجناب سلب کند چون دیگر وسیله‌ای برای دفاع ندارم مرگ را به زندگی ترجیح می‌دهم...». و چون بر طبق دستور آنجناب بین اینجناب و آقایان وکلایم دیگر ملاقاتی دست نخواهد داد از هم اکنون به استحضار عالی می‌رسانم که چنانچه تا آخر فروردین ماه ۱۳۳۵ که فقط چهار ماه به انقضای مدت حبس اینجناب می‌ماند دادگاه تشکیل نشود و اینجناب را برای دفاع از حق خود احضار نکند تصمیم خود را به موقع اجراء می‌گذارم. اگر دیوانعالی کشور قادر به اجرای قانون نیست در اینجناب قدرت اتحار هست و این هم باز خدمتی است که به آزادی و استقلال مملکت می‌شود و من از صمیم قلب آنرا استقبال می‌نمایم.

زندانی ۲ زرهی مرکز ۲۱ بهمن ماه ۱۳۳۴ دکتر محمد مصدق

در دهه دوم اسفند ۱۳۳۴ محکومیت دکتر مصدق یعنی تأیید رأی دادگاه تجدیدنظر نظامی مبنی بر سه سال حبس مجزاً در جرایم جسته گریخته منتشر می‌شود بی‌آنکه متن رأی رسماً ابلاغ گردد. دکتر مصدق طی لایحه‌ای مورخ ۲۰ اسفند با عنوان اعتراضی به حکم غیابی چنین می‌نویسد:

<http://www.chebayadkard.com/>

زندانی لشکر ۲ زرهی مرکز ۲۰ اسفند ۱۳۳۴ اعتراض به حکم غیابی
جناب آقای علی هبست رئیس دیوانعالی کشور

تجدید من به انتحار سبب شد که شعبه ۹ دیوانعالی کشور کاردی را که قریب دو سال در آن در مانده بود و سعی دانست چطور اظهار نظر کند که به این و به آن بپردازد تسریع نماید و پرونده قطور مرا نخوانده و رأیی بدون مطالعه و ذکر دلیل که جرایم روز آن را به شرح ذیل منتشر کرده‌اند «شعبه ۹ در مورد تقاضای فرجام آقای دکتر مصدق ایراد و اعتراضات متهم را وارد ندانسته و رأی دادگاه تجدیدنظر نظامی را درباره ایشان ابرام می‌نمایند». در یک موضوع حیاتی یعنی بر علیه قانون اساسی و مشروطیت یک ملتی صادر کند و حکم دادگاه نظامی را که به استناد ماده عام‌المشعه ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفیت ارتش صادر شده است ابرام نماید.

آری تاریخ هر روز به یک صورتی تکرار می‌شود و از جبر تاریخ نمی‌توان اجتناب کرد. یک روز کسانی را که سزاه منافع بیگانگان می‌شدند بعنوان مخالف پادشاه یا اسلحه آن روز و امروز بدین‌نظریق از بین می‌برند ولی هنوز آن جبر تاریخ به مرحله قطعی خود نرسیده است و من بر طبق قانون به این حکم مبتذل می‌توانم اعتراض نمایم.

من به این حکم غیابی که از نظر ملت ایران فاقد ارزش است طبق ماده ۴۵۳ اصول محاکمات جزائی که می‌گوید: «پس از آنکه طرفین بر حسب اصول احضار شوند حکم صادر از دیوانعالی تمیز در هر حال حضوری محسوبست و قابل اعتراض نیست.»

چون بر حسب اصول احضار نشده‌ام و دادگاه با احضار من مخالفت نمود اعتراض

می‌کنم و به آنهایی که حکم ابرام صادر کرده‌اند طبق ماده ۱۵۰ قانون مجازات عمومی «هر یک از قضات یا مستنطقین یا مدعی العمومها... که برخلاف صریح قانون رفتار کند از شغل قضایی منفصل بعلاوه به تأدیه خسارت نیز محکوم خواهد شد».

اعلام جرم می‌نمایم چونکه بر طبق ماده ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی که می‌گوید «متداعیین برای رسیدگی در دیوان تمیز احضار می‌شوند ولی اگر بدون عذر موجه حاضر نشدند رسیدگی و صدور حکم به تأخیر نمی‌افتد.» می‌بایست مرا احضار کرده باشند ولی نکرده‌اند.

و همچنین به نص صریح ماده ۴۵۱ همان قانون «در روز محاکمه عضو ممیز اوراق تحقیقیه خود را قرائت می‌نماید. متداعیین یا وکلای آنان با اجازه رئیس شعبه مطالب خود را اظهار می‌دارند» می‌بایست بعد از اینکه اینجانب مطالبی اظهار کنم این کار هم نشده و قانون را نقض کرده‌اند.

در خاتمه عرض می‌کنم که این اعتراض برای این نشده که دادگاه مرا تبرئه کند چونکه این محکومیت برای من مزید افتخار است، بلکه از این جهت شده است که در دادگاه نظامی نتوانستم حقایق را اظهار کنم و می‌خواهم در این دادگاه آن حقایق را به عرض ملت ایران برسانم تا همه بدانند علت محکومیت من چیست.

بنابراین با رأی دهندگان به این حکم باید قانون را اجرا کنند و اعتراض مرا قبول نمایند چون که قضات یا کدام قضایی هستند که چنانچه عملی برخلاف قانون مرتکب شوند آن را جبران می‌کنند و چه از این بهتر که بر طبق قانون و روی صلاح مملکت اعتراض مرا قبول کنند و به آتیه دادگستری جامعه را امیدوار بدانند تا اینجانب در موضوع عدم صلاحیت دادگاه نظامی از روی دلایل قوی ثابت کنم اگر دولت اینجانب ساقط نمی‌شد چیزی نمی‌گذشت که قضیه نفت ۷٪ به نفع ملت ایران حل می‌شد.

و یا اگر قصات این کار را نکنند آنجانب با جناب آقای وزیر دادگستری که رونوشت این نامه برای ایشان فرستاده می‌شود وارد مذاکره شوند که در یک کشفرائس آزاد بتوانم آن حقایق را اظهار کنم و البته تصور نخواهند فرمود که من می‌خواهم از این اطاق زندان که در این مدت فقط برای رفتن به دادگاه و دادستانی ارتش از آن خارج شدم از هوای آزاد استفاده کنم. من تا آخرین روز مدت سه سال چون این حکم از یک دادگاه صالح و به نفع مملکت صادر شده در هر زندانی که بفرمایند می‌مانم و لولوا اینکه جهنم باشد و به طوری که در نامه مورخ ۲۲ مهرماه ۳۴، عرض کرده‌ام چنانچه انعلیحضرت همایون شاهنشاه هم به مقتضای رعیت‌پروری اینجانب را عفو بفرمایند چون توهین بزرگی است که به یک خدمتگزار

مملکت و شاهنشاه آن می شود آن را قبول نخواهم کرد.

محکوم در مه دادگاه - دکتر محمد مصدق

تا پایان سال ۱۳۳۴ فقط دو نامه است که به سرتیپ بختیار نوشته به اضافه نامه مربوط به گرسی.

زندانی لشکر ۲ زرهی مرکز ۲۲ اسفندماه ۱۳۳۴

تیمسار سرتیپ بختیار فرمانده لشکر ۲ زرهی مرکز

استفسار شده است که اینجناب مایلم در لشکر ۲ زرهی بعثتم یا به زندان شهرستانی منتقل گردم، چون از وضعیت آنجا اطلاعی ندارم فقط عرض می کنم که توقف در محل فعلی محتاج به نقل و انتقال نیست.

دکتر محمد مصدق

دومین نامه

زندانی لشکر ۲ زرهی ۲۳ اسفندماه ۱۳۳۴

تیمسار سرتیپ بختیار فرمانده لشکر ۲ زرهی

نسخه ای از اعتراض خود را به حکم غیابی دادگاه دیوانعالی کشور برای اطلاع و استحضار آن تیمسار محترم ارسال می نماید که چنانچه اعتراض اینجناب قبول نشد و حکم محکومیت اینجناب قطعیست یافت اگر موافقت بفرمایید برای رفع رحمت از نقل و انتقال اینجناب را تا آخر مدت محکومیت که چندماه بیشتر نمانده است در زندان لشکر ۲ زرهی از حمایت ارتش محروم نفرمایید.

دکتر محمد مصدق

از اسناد و اوراق ارسالی دکتر مصدق از احمدآباد برای اینجناب جزو لوایح سال ۱۳۳۴ لایحه ای است ۱۱ صفحه ای دستنویست و قبل از امضاء نوشته شده «زندانی لشکر ۲ زرهی دیماه ۱۳۳۴» بی آنکه تاریخ روز باشد. ضمناً کاغذ تازکی به صفحه اول منجاق شده و روی آن نوشته اند:

۱- به دلالت رسید پیوست لایحه ۲۰ اسفند ۱۳۳۴، رونویست این لایحه را برای وزارت دادگستری، دادستان کل دیوانکشی، شعبه ۹ دیوانکشی، هم ارسال داشته است. همه این نوشته ها دست نویسند کاغذ و کاربن و قلم خودکار در نسخ متعدد، سن بالا، چشم ضعیف، اعتقاد به اجرای حق و قانون چنین هست والا و نیرویی را بوجد می آورد.

«این صفحات را هم نگاه بدارید».

به نظر من این نسخه دستنوشته دکتر مصدق از نسخ بعدی باشد که خیلی خوانا و خیلی واضح نیست. آخرین لایحه دکتر مصدق مورخ ۲۱ بهمن ماه ۱۳۳۴ است که از حیث تاریخ متأخر است و اشارتی به لایحه مورخ دیماه ۱۳۳۴ هم نشده است. ضمناً مقارن دیماه ۱۳۳۴ هنوز اگر هم امیدوار به احضار به دیوانکشور نبود یا امید کمی داشت معیناً می‌خواست تر خود را در اجرای قوانین دنبال کند و مکرر در مکتوب‌ها بگوید و بخواهد و ضمن اظهار حقایق ضعف قضات و بی‌مبالاتی دستگاه قضایی را به رخ بکشد و بی‌اعتبار نماید. (وای بسا در این نوشته‌ها گذشته‌هایی پیدا شوند).

تر مقیمه لایحه دیماه ۲۱ بهمن ۱۳۳۴ معلوم می‌شود که در لایحه اخیر بخصوص صفحات ۱ و ۳ آن اقتباس از لایحه دیماه ۳۴ است. قسمت زیر از لایحه دیماه ۳۴:

«و اما راجع به غرایضی که می‌خواستم شخصاً یا به وسیله آقایان وکلایم عرض کنم اجازه می‌خواهم آن قسمتی را که قبل از تشکیل دادگاه می‌توانم عرض کنم به وسیله این نامه به استحضار عالی برسانم». علی‌الظاهر و به نظر می‌رسد که پیش در آمد برای حضور خود در دیوانکشور بوده است و چون در رسیدگی که معمولاً به نامه‌ها پیش داده می‌شد و در مطالبه اخذ رسیدها پافشاری داشت از جهت نبودن تاریخ روز در این لایحه (نامه به قول خود دکتر مصدق) و نداشتن رسید در دست و اختصاصاً در کاغذ نازک به اندازه کف دست که به صفحه اول سنجاق شده و با خود خود نوشته‌اند:

«این صفحات را هم نگاه بدارید» به نظر می‌رسد استفاده نشده من هم با این توضیحات این ۱۱ صفحه را عیناً نقل می‌کنم که حداقل منظور دکتر مصدق در این لایحه منعکس باشد. چه بسا منظور دکتر مصدق این بود که این نامه را هم در مجموعه ام بیاورم هر چند برای میرزاعلی هیئت قهرمانده باشد. اینک لایحه:

جناب آقای هیئت ریاست محترم دیوانعالی کشور

ماده ۱۸۶ قانون دادرسی و کیفر ارتش نطق است به اینکه «وکیل مدافع متهم از ابتدای جریان دادرسی می‌تواند با آزادی به او ملاقات و مذاکره کند» که در ممالک بسیار عقب افتاده و دور از تمدن هم این حق را از متهم سلب نمی‌کنند. با این حال ناچار شده که از آن جناب درخواست کنم اجازه فرمایند سه نوبت که مجموعاً از هشت ساعت تجاوز نکند

و فاصله بین جلسات را هم خود اینجانب تعیین کنم با آقایان وکلایم ملاقات نمایم که مورد قبول واقع شد که از این حق فقط یک مرتبه در ۱۸ مهرماه گذشته استفاده نموده ام ولی با تشکیل جلسه دوم موافقت ننمودند. و آنقدر مذاکره و مباحثه شد تا باز موضوع به استحضار آن جناب رسیده و تا این وقت که شروع به عرض این نامه می‌کنم نتیجه معلوم نشده است.

و اما راجع به عرایضی که من خواستم شخصاً یا به وسیله آقایان وکلایم عرض کنم اجازه می‌خواهم آن قسمتی را که قبل از تشکیل دادگاه می‌توانم عرض کنم به وسیله این نامه باستحضار عالی برسانم.

از ۱۴ شهریورماه ۳۳ که درخواست فرجامی خود را تقدیم کرده‌ام تا ۱۷ مرداد ۳۴ که آن جناب نامه ۱۷۱۹۹ را در جواب نامه‌های مورخ ۱۹ تیرماه و ۱۵ مرداد اینجانب مرقوم فرموده‌اند قریب یک سال گذشت که اینجانب بلا تکلیف دو زندان بسر می‌برم و برای تأخیر رسیدگی به درخواست فرجام آن جناب دلایلی ذکر فرموده‌اند که قسمت حساس نامه محترم بعضی یادآوری عیناً نقل می‌شود:

«شعبه ۹ دیوانعالی کشور که مرجع رسیدگی پرونده است به علت معذورت و مأموریت دوفقر از مستشاران تکمیل نیست قریباً مدت آنان تمام و شعبه نامبرده دائر و مهیا برای رسیدگی خواهد شد مندرجات پاره‌ای از جرایم که مورد ملاحظه گردیده مطابق با جریان امر نیست راجع به تقاضای اینکه موقع طرح شخص جنابعالی در دیوانکشور برای بیان مطالبی حضور به هم رسانید طبق رتبه معموله دیوان کشور از بدو تشکیل تا کتون در صورتی متهم و یا متداعین برای ادای توضیحات در شعبه مربوط دعوت می‌شوند که شعبه برای روشن شدن اعتراضات کتبی و شفاهی حضور فرجامخواه را لازم بداند و رسیدگی و اعمال نظر دیوانکشور در امر جزائی محدود است به مولودی که در ماده ۴۳۰ اصول محاکمات جزائی قید گردیده است».

سپس طی نامه مورخ ۱۹ مرداد ۳۴ به استحضار عالی رسانیدم که یکی از موارد ماده ۴۳۰ اصول محاکمات جزائی «عدم رعایت اصول و قوانین محاکمات جزائی است در صورتی که عدم رعایت قوانین مزبوره به اندازه‌ای اهمیت داشته باشد که در حکم محکمه مؤثر بوده و آن را از اعتبار حکم قانونی بپندارد».

و من باب مثال عرض می‌کنم چه عدم رعایتی از این بالاتر که ماده ۱۹۴ دادرسی و کیفر ارتش به متهم حق می‌دهد «آنچه را که برای مدافعه مفید می‌داند در موقع اظهار دارد» که اینجانب به شهادت پرونده و جرایم در هر دو دادگاه چند بار به سرتی شدن محاکمه تهدید شدم و برای اینکه جرمیان محاکمه مثل سایر دادرسیهای در پس پرده صورت بگیرد و مردم علاقه مند یکنلی از آن بی‌خبر نمانند از اظهار بعضی از حقایق خودداری کرده‌ام بنابراین وقتی

که اینجانب مطالبی را برای دفاع از خود اظهار نموده‌ام دیگر موردی نیست که دادگاه «برای روشن شدن اعتراضات کتبی و شفاهی حضور فرجامخواه را لازم بداند».

به طوری که در نامه مورخ ۲۲ مهرماه عرض نموده‌ام دیوانعالی کشور راجع به درخواست فرجام اینجانب به یکی از سه طریق می‌تواند عمل کند:

۱- حکم دادگاه تجدیدنظر نظامی را نقض کند و به دادگاهی که صلاحیت دادرز ارجاع نماید.

۲- آنرا نقض بلا ارجاع نماید.

۳- حکم مزبور را ابرام نماید.

ابتداء هر یک از سه طریق بسته به میزان علاقه‌ایست که رأی دهندگان به حفظ حیثیات خود و استقلال قوه قضائیه دارند و آن چیزی که در اختیار دیوانعالی کشور نیست همان سلب حق حضور متهم در دادگاه است که حتی در ممالک بسیار عقب افتاده هم آن را از او سلب نمی‌کنند. مضافاً به اینکه واضعین اصول محاکمات جزائی هم آن را ذیل مواد ۴۵۱ و ۴۵۲، برای هر متهمی تأمین کرده‌اند.

ماده ۴۵۱ ناطق است به اینکه «در روز محاکمه عضو ممیز اوراق تطبیقه خود را قرائت می‌نماید. متداعیین یا وکلای آنان با اجازه رئیس شعبه (مطالب خود را اظهار می‌دارند)».

ماده ۴۵۲ نیز می‌گوید: «متداعیین برای رسیدگی در دیوان تميز احضار می‌شوند ولی اگر بدون عذر موجه حاضر نشوند رسیدگی و صدور حکم به تأخیر نمی‌افتد».

همان طوری که در حقوق خصوصی مدت حقی است مخصوص به مدیونه داین می‌تواند قبل از انقضای مدت، طلب خود را از مدیون بخواهد نه دادگاه می‌تواند حکمی برخلاف قانون و بر علیه او صادر نماید در حقوق جزائی هم که جزئی از حقوق عمومی است حتی را که مواد فوق الاشعار به هر متهمی داده است تغییر پذیر نیست مگر به رضایت متهم. یعنی نه دادستان می‌تواند نظری برخلاف آن اظهار کند نه دادگاه می‌تواند متهم را از این حق محروم نماید.

بنابراین اگر دادگاه متهم را احضار نکند و رأی بدهد این رأی بر طبق مفهوم مخالف ماده ۴۵۳ اصول محاکمات جزائی که می‌گوید «پس از آنکه طرفین برحسب اصول احضار شوند حکم صادر از دیوان تميز در هر حال حضوری محسوب است و قابل اعتراض نیست» قطعی نخواهد بود و متهم می‌تواند به چنین حکمی اعتراض کند چون که «برحسب اصول احضار» نشده و حق اعتراض از او سلب نگردیده است.

پس از صدور نامه ۱۷ مرداد آن جناب که قسمت حساس آن قبلاً گذشت در

۶. مهرماه ۳۴ در جواب سؤال مخبر روزنامه «اطلاعات» بیاناتی فرموده اند که باز قسمت حساس آن از شماره ۸۷۹۲ همان جریده برای تذکر عیناً در این جا نقل می شود:

«چون قبلاً اعضای شعبه نهم دیوانعالی کشور که پرونده آقای دکتر مصدق برای بررسی به آن شعبه ارجاع شده است تکمیل شود و بالتبقیجه پرونده های ارجاعی به آن شعبه را بگذر مانده بود به این جهت اخیراً اعضای آن شعبه از اوایل هفته گذشته پرونده های را که از جمله پرونده آقای دکتر مصدق به جریان افتاده و اکنون اعضای شعبه نهم مشغول پرونده قطور آقای دکتر مصدق شده اند. به علت اینکه در این پرونده اوراق زیادی است تصور می رود قرائت آن یکی دو هفته به طول انجامد باید دانست تصمیم قطعی در مورد پرونده آقای دکتر مصدق باید یا حضور دادستان کل انجام شود و آقای انامی دادستان کل اکنون در اروپا هستند و قرار است تا چند روز دیگر به تهران مراجعت کنند بنابراین پس از ورود دادستان کل که باید در مورد پرونده های ارجاعی به شعب نظر بدهد تصمیم نهایی درباره پرونده آقای دکتر مصدق اتخاذ می گردد و اکنون می توان گفت در حقیقت مقدمات رسیدگی آغاز شده است.»

اخیراً بعضی از روزنامه ها نوشته اند که شاهنشاه مرا احضار فرموده اند و برای رسیدگی به پرونده دکتر مصدق دستوراتی صادر فرموده اند این شایعه به هیچ وجه صحت ندارد زیرا کار دیوانعالی کشور بر مدار خود جریان دارد و پرونده آقای دکتر مصدق نیز اکنون در شعبه ۹ تکمیل شده است در موعد و نوبت خود رسیدگی خواهد شد. نظر به اینکه بعد از مصاحبه آنجناب بعضی از جراید نوشتند که روز ۴ آبان ماه یعنی روز میلاد اعلیحضرت همایون شاهنشاهی عده ای از مجرمین من جمله اینجناب مشمول عقوبت ملوکانه قرار خواهند گرفت طی نامه مورخ ۲۲ مهرماه ۳۴ به استحضار عالی رسانیدم که: «از این حق کسانی می توانند استفاده کنند که از آخرین دادگاه کیفری حکم قطعی راجع به محکومیت آنان صادر شده باشد در صورتی که حکم دادگاه تجدیدنظر نظامی راجع به سه سال حبس مجرد اینجناب هنوز قطعی نشده و از ۱۴ شهریور ماه ۳۳ که درخواست فرجام نموده ام در آن دیوان بلا تکلیف مانده است چون توضیحات راجع به اصل ۶۴ متمم قانون اساسی که می گویند: «وزراء نمی توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند» و همچنین توضیحات راجع به اصل ۶۰ و ۶۷ متمم مفضل است و

۱- از شدت سوسلی و پیش بینی لایحه ای را که تدوین شده بود در دادگاه یعنی شعبه ۹ دیوانکشور قرائت کند پیش از آنجا که آماده کرده و لایحه ۲۱ بهمن ماه را هم تدارک دیده بود که اگر نشد این یکی را بفرستد و بالاخره لایحه بهمن ماه ۱۳۴۱ را می فرستد ولی به شعبه ۹ دیوانکشور احضار نمی شود.

می‌بایست دو خود داد‌گناه عرض کنیم. اکنون اجازه می‌خواهم در بی‌اعتباری کیفرخواست و بطلان حکم داد‌گناه تجدیدنظر نظامی به عرض توضیحات زیر مبادرت نمایم:

به هیچ کس نمی‌توان نسبت جرم داد‌مگر اینکه قانون عمل او را جرم شناخته و برای آن مجازاتی تعیین نموده باشد. نویسندگان کیفرخواست مهرماه ۳۲ ارتکاب ۱۳ فقره عملی را که بعد از ۲۵ مرداد ۳۲ صورت گرفت به اینجانب نسبت داده‌اند هرگاه تمام آنها را هم اینجانب مرتکب شده باشم چون هیچکدام مشمول قانون مجازات نمی‌شوند مرتکب جرمی نشده‌ام و بر طبق فقره ۳ از ماده ۴۵۸ اصول محاکمات جزائلی که می‌گوید: «در صورتی که حکم صادر از محکمه تالی بر مجازات شخصی به عنوان جرم بوده و حال آنکه آن عمل بر فرض وقوع قانوناً داخل در جرم نبوده و اصلاً قابل مجازات نیست». حکم داد‌گناه تجدیدنظر معتبر نیست و باید نقض شود.

حال فرض کنیم که تمام اعمال ۱۳ گانه اینجانب در کیفرخواست را اینجانب مرتکب شده باشم و قانون مجازات عمومی هم هر یک از آنها را جرم دانسته و برای هر کدام مجازاتی تعیین کرده باشد در این صورت بر طبق قسمت اول از ماده ۲ قانون مصوب ۲۹ مهرماه ۱۳۱۱ که عیناً نقل می‌شود:

«اگر شخصی مرتکب چند عمل شده که هر یک از آنها مطابق قانون جرم باشد محکمه برای هر یک از آن اعمال حکم مجازات علیحده صادر خواهد کرد ولو اینکه مجموع آن اعمال به موجب قانون جرم خاصی شناخته شده یا بعضی از آنها مقدمه دیگری باشد» داد‌گناه می‌بایست برای هر یک از اعمال منسب به اینجانب حکم علیحده صادر کند که این کار نشده.

فرض دیگر اینکه تمام اعمال مزبور را اینجانب مرتکب شده باشم و قانون مجازات هم هر یک از آنها را جرم دانسته و برای هر کدام مجازاتی تعیین کرده و به مجموع آن اعمال قانونگذار عنوان جرم خاصی داشته باشد محکمه باید برای هر یک از اعمال مجازات علیحده تعیین کرده و برای مجموع نیز مجازات قانونی را مورد حکم قرار دهد. «داد‌گناه می‌بایستی برای فرد فرد اعمال اینجانب مجازاتی را که قانون مقرر نموده تعیین کند و برای مجموع نیز که عنوان جرم خاصی داشته باشد مجازات قانونی آن جرم را مورد حکم قرار دهد» چون اعمال منسب به اینجانب را قانون جرم شناخته داد‌گناه نتوانسته است آنها را با قانون تطبیق کند و برای هر کدام از آنها مجازاتی تعیین کرده باشد کما اینکه دامت‌الارث در آخر کیفرخواست ۹ مهرماه ۳۲ مجموع اعمال منسب به اینجانب را یزهی از «نوع خیانت» تشخیص داده و آن را با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش که می‌گوید «هر کسی که مرتکب سوء قصدی شود که منظور از آن خواه به هم زدن اساس حکومت یا ترتیب وراثت

تخت و تاج و خواص تحریض مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت مملکت باشد محکوم به اعدام است» تطبیق کرده اند در صورتی که اینجانب هیچ یک از اعمال مشروحه در ماده فوق را مرتکب نشده ام چون که نه می خواستم اساس حکومت را برهم زنم همه می دانند که روز ۲۷ مرداد دستور اکید دادم هر کس سخنی از هر رقم جمهوری ایراد کند او را دستگیر و مورد تعقیب قرار دهند، نه کسی را در نظر داشتم که برای او ترتیب وراثت تاج و تخت را تغییر دهم و نه هیچ فردی را تحریض به مسلح شدن نموده ام و قانون هم «نوع خیانت» را نه جرم شناخته و نه مجازاتی برای آن تعیین نموده است به طور خلاصه اعضای هر دو دادگاه یا می دانستند ولی تحت تأثیر واقع شدند و نتوانستند به وظیفه خود عمل کنند و یا نمی دانستند و آنچه نویسندگان دادنامه نوشتند امضاء کردند و نتیجه این شد که وصله نقض ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش را بیدانم بزنند و چون سالم از ۶۰ تجاوز می کند بر طبق ماده ۴۶ قانون مجازات عمومی اعدام را به حبس مجرد تبدیل کنند.

اکنون اجازه می خواهم سوال کنم آیا بر طبق ماده ۴۳۰ اصول محاکمات جزائی این «عدم رعایت اصول و قوانین محاکمات جزائی» آقدر مهم نیست که حکم دادگاه تجدیدنظر را از اعتبار حکم قانونی بپندازد؟

آیا جرم متدرج در ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش از جرائم سیاسی نیست و بر طبق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی که می گویند: «در موارد تقصیرات سیاسی و مطبوعات هیئت متصفین در محاکم حاضر خواهند بود». هیئت مزبور نمی بایست در محاکمه اینجانب حاضر شده باشد و حکم دادگاه نظامی که برخلاف اصل مزبور صادر شده است دارای اعتبار قانونی است؟

ریاست محترم دیوان عالی کشور!

در هر مملکت قضات دارای مزایایی هستند که دیگران ندارند و تبعیض از این جهت است که شاه و گدا را در مقابل قانون یکسان ببینند و خوف و هراس به خود راه ندهند و برای حفظ حیثیت مقام عقلمندی را که تصدی می کنند کلمه حق را بگویند و از عهده وظایفی که در مقابل وجدان و قانون و جامعه دارند برآیند در مورد اینجانب به معاذیر مختلفه و غیرموجهه این وظیفه انجام نشده به این طریق که متجاوز از یکسال یعنی تا ۶ مهرماه ۳۴ (تاریخ مصاحبه آنجناب با مخیر روزنامه اطلاعات) گناه به عنوان مأموریت و معذوریت دونفر از مستشاران محترم عضو شعبه ۹، گناه به عنوان عدم تعیین ریاست شعبه و بعد به عنوان مسافرت جناب آقای امامی دادستان کل به اروپا شعبه تشکیل نگردید و اولاً مهرماه هم که جناب ایشان مراجعت نمودند تا این روز که متجاوز از سه ماه است اینجانب بلا تکلیف در زندان بسر می برم.

همه می‌گویند که این تأخیر غیرموجه از این جهت است که چون نمی‌توانند اینجانب را برای دفاع از خود در یک دادگاه علنی دعوت کنند چنین در نظر گرفته‌اند که مدت حبس اینجانب منقضی شود نفیاً و یا اثباتاً و جمع به پرونده اینجانب عقیده‌ای اظهار نمایند.

اگر محکومیت اینجانب برای غیرت هموطنان و در صلاح بیگانگان بود متجاوز از مدت حبس خود را تحمل کرده‌ام و چنانچه آن را در خیر و صلاح اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تشخیص داده‌اند کسانی که صاحب این نظر بوده سخت در اشتباهند. به آن قاضی انگلیس که در دادگاه بین‌المللی دادگستری حق گفت و بر علیه دولت خود رأی داد به آن ملتی که دارای چنین قضاتی است و به آن پادشاهی که در آن مملکت سلطنت می‌کند نه حکومت دنیا به دیده احترام می‌نگرد.

طبق ماده ۴۵۱ و ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی اینجانب باید روز محاکمه برای دفاع از خود به دادگاه علنی و آزاد احضار شوم و به منطبق ماده ۱۹۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش «آنچه که برای مدافعه مفید» می‌دانم اظهار، پس از آن دادگاه به هر طریق که می‌خواهد رأی بدهد و دنیا قضاوت کند که به حق رأی داده است یا به غیر حق. اکنون آنجانب می‌تواند از دو طریق یکی را انتخاب کند یا هر وقت که نوبت به اینجانب رسید احضارم فرمایند که از خود دفاع کنم یا اصل حقوقی جزائی «مساعدت به متهم» را که در همه جا محترم می‌شمارند ندیده بگیرند و به آن توجهی ننمایند.

در هر مملکت وقتی که قانون هر کدام حکم خاصی دارند قانونی که در نفع متهم است اجراء می‌کنند و کسی اکنون آن جناب طبق مرقومه شماره ۱۷۱۹۹ مورخ ۱۷ مرداد ۱۳۴۰ می‌خواهند نه به استناد یک قانون بلکه به استناد یک رویه قضائی اینجانب را از حقی که ماده ۴۵۱ و ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی به هر متهمی داده است محروم فرمایند.

در هر کجا امید مظلوم به دادگستری است، وای از آن وقت که دادگستری هم به هر جهتی از جهات نتواند به وظایف خود عمل نماید.

از هر کس سؤال کنند که من برای چه محکوم شده‌ام خواهد گفت: که می‌خواستم دست نلفظ بیگانگان از این مملکت کوتاه شود.

زندان لشکر ۲ زرهی دیماه ۱۳۳۴ دکتر محمد مصدق

گفتنی درباره لایحه چهاردهم شهریور ماه ۱۳۳۳ دکتر مصدق

لایحه ای ضمیمه نامه مورخ ۱۴ شهریور ماه ۱۳۳۳ خطاب به آقای علی هیئت رئیس دیوانعالی کشور شامل فصول ۱ و ۲ از لایحه فرجامی است که فصل سوم را تقدیم داده و هشتم شهریور ۱۳۳۳ به دیوانکشور فرستاده است.

در نامه چهاردهم شهریور از یاد نبرده است که در ذیل نامه هشتم شهریور تمنا کرده از رئیس دیوانکشور که چهار نسخه از فصل سوم ماشین شده و به مراجعی ارسال گردد در این لایحه تکرار می کند:

«... رونوشتی از فصل سوم لایحه اینجانب به دفتر شاهنشاهی... ارسال شود امیدوارم این تقاضا انجام شده باشد...». وسوس و اصرار بی امان نقش نگین شده اش در راه حفظ منافع ملی ایران دکتر مصدق را هیچگاه آرام نمی داشت. می بینیم در اینجا یادآوری می نماید و بالاخره یک نسخه به مجلس شورای ملی فرستاده شده بود که نتیجه و ثمره اصرار بود.

دو نامه مربوطه به سال ۱۳۳۴ که در صدر کاغذ نوشته شده:

زندان لشکر ۲ زرهی ۱۳۳۴

<http://www.chebayadkard.com/>

در هر دو نامه نوشته شده:

این نامه فرستاده نشده است

فرستاده نشده

یکمی به: احمد امامی دادستان کل دیوانعالی کشور.

دومی به: ریاست محترم! شعبه نهم دیوانعالی کشور.

بستفاد از مندرجات نامه ها اینکه:

— هنوز رأی دیوانکشور (شعبه نهم) علنی نشده و به روزنامه اشاره تکرده اند که حکم دادگاه تجدیدنظر تایید گردیده است.

— به هر دو مرجع اتمام حجت نموده که تا آخر فروردین ماه ۳۵ تکلیفش را از حیث صدور رأی و اتخاذ تصمیم قضائی معین کنند؛ والا اعتصاب غذا می کند و...

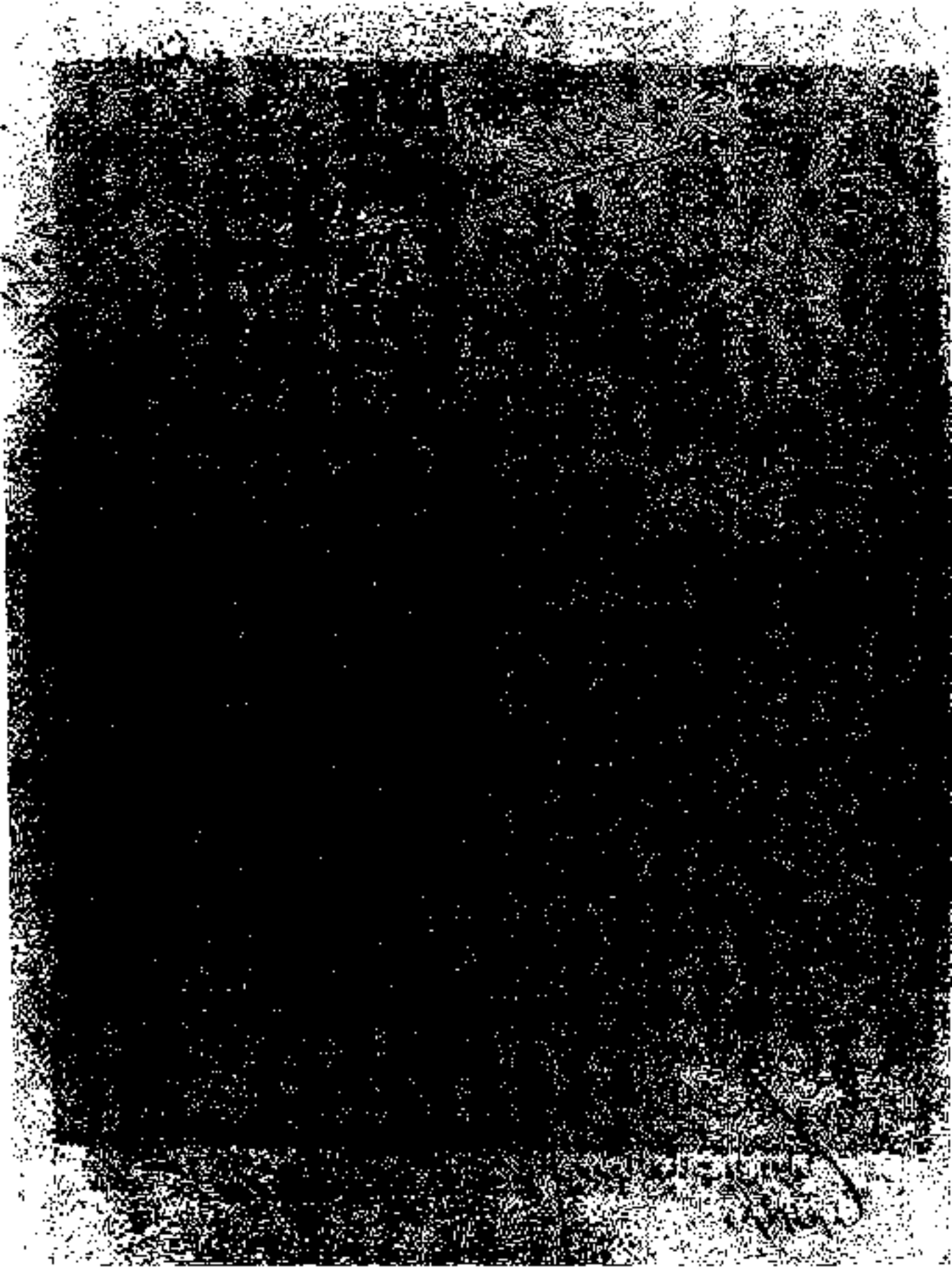
— ولی به دادستان کل یادآوری می کند و گوشزد می کند ممکن است دستهای او را

بیندند (سابقه تهدید آزموده) و با تزییقات مانع انجام مقصود شوند (هشدار!)

— ندیدم لایحه‌ای جز این که دکتر مصدق ریاست محترم! شعبه نهم دیوان کشور را طرف خطاب قرار دهد و در این نامه انتظار خود را برای حضور در دادگاه اشاره وار یاد آور می‌گردد.

به نظر می‌رسد در جمع آوری ضمائم که برای دادستان کل علاوه بر یکصد صفحه رونوشت، نامه ۱۹ مرداد و ۲۲ مهر ۳۴ را هم بنا بوده به یکصد صفحه مزید کرده بفرستد و به شعبه تنها خبر تأیید احکام نظامی در جرایم متعکس می‌شود و از فرستادن نامه‌ها با ضمائم صرف نظر می‌نمایند.

در ذیل نامه به احمد امامی آیه شریفه *إِنَّ... يَأْمُرُكُمْ رَا تَا إِلِيْ أَهْلَهَا* متذکر گردیده و در ذیل نامه به شعبه محترم: *... به إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ* پایان می‌دهد (عدلی که به قول دکتر مصدق به رویه غذائی منجر شد)



۱۳۸۵

۱۳۸۵

۱۳۸۵

<http://www.chebayadkard.com>



ریاست محترم دادگاه و آقایان مستشاران عالی مقام^۱

همه می‌دانند که دیوانعالی کشور در ماهیت دعوا اظهار نظر نمی‌کند و چون جمله «در ماهیت دعوا» موجز و مجمل است اجازه فرمایند در این باب توضیحاتی بدهم که هر شنونده و یا خواننده‌ای بتواند از آن درک معنا کنند. و از این چه بهتر که من باب مثال واقعه‌ای را که برای خود اینجانب روی داده است در این جا شرح دهم.

قضات دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی به استثنای تیمسار سرتیپ مصطفی فوتاش همگی طبق ماده عام المنفعه ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش که عیناً نقل می‌شود:

«هر کسی که مرتکب سوء قصدی شود که منظور از آن خواه به هم زدن اساس حکومت یا ترتیب وراثت تخت و تاج خواه تحریض مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت باشد محکوم به اعدام است» اینجانب را به سه سال زندان مجرد محکوم کرده‌اند. در صورتی که نه مرتکب سوء قصدی شده یعنی کسی را به منظور اجرای یکی از موارد مندرجه در این ماده به قتل ترسانیده نه یا کسی حتی یک کلام برای برهم زدن اساس حکومت حرف زده و همچنین کسی را برای برهم زدن ترتیب وراثت تخت و تاج در نظر نگرفته و حتی یک اسلحه سرد هم برای مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت به کسی نداده‌ام که چون دیوانعالی کشور وارد در ماهیت نمی‌شود نمی‌تواند در این باب اظهار نظر کند که ۱۳ فقره اتهامی که کیفرخواست دادستانی ارتش به اینجانب نسبت داده مشمول ماده عام المنفعه مزبور می‌شود یا نمی‌شود و بهترین دلیل برای بی اعتباری حکم دادگاه نظامی همین پس که فقره ۱۳ از موارد اتهام مربوط به تشکیل شورای سلطنتی لژ راه فراندم است که چنانچه می‌خواستم اساس حکومت و با ترتیب وراثت تخت و تاج را برهم زدم تشکیل شورای سلطنتی مورد نداشت، زیرا تشکیل شورای مزبور از حقوق مسلمه شخصی پادشاه است که نظر این بود اگر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مراجعت فرمایند و یا دستور تشکیل شورای سلطنتی را صادر فرمایند چون هیچ مرجع دیگری صلاحیت این کار را نداشت از طریق فراندم تعیین شود که

<http://www.chebayadkard.com/>

۱- شعبه نهم را نام نمی‌برد و به رئیس دیوان کشور هم نمی‌نویسد دادگاهی که به پرونده اش رسیده گی می‌کند یا خواهد کرد، ظرف خطاب است.

این کار هم نشد و اگر هم شده بود مرتکب جرمی نشده بودم.

چنانچه وظیفه دیوانکشور این نیست که در ماهیت اظهار نظر کند وظیفه آن دیوان عالیستقام که دادگاه را تشکیل دهد و متهم را احضار کند و پس از اینکه از خود دفاع نمود آنوقت بگوید که در مملکت مشروطه به طوری که نویسندگان رأی دادگاه از خود ابتکاری به خرج داده اند پادشاه و مجلسین هر دو می توانند نخست وزیر را عزل کنند یا اینکه طبق اصل ۶۷ متمم قانون اساسی عزل فقط مربوط به مجلسین است.

روی همین نظریات بود که وقتی دادگاه احضار اینجانب را لازم ندید طی نامه مورخ ۲۱ بهمن ماه ۳۴ به عرض رسانیدم که دیوانعالی کشور می تواند نسبت به حکم دادگاه تجدیدنظر به یکی از سه طریق عمل کند: حکم مزبور را نقض کند و رسیدگی به موضوع را به دادگاهی ارجاع نماید که صلاحیت آن از نظر دیوانعالی کشور محرز است و یا اینکه آن را نقض بلاارجاع و یا ابرام فرماید.

اتخاذ هر یک از این سه طریق بسته به میزان علاقه ای است که رأی دهندگان به حفظ حیثیات خود و استقلال قوه قضائی دارند و آن چیزی که در اختیار دادگاه نیست همان سلب حق حضور در دادگاه از متهم است که در هیچ کجا مرتکب چنین عملی نمی شوند و لضعین قانون اصول محاکمات جزائی هم آن را در باب ۶ قانون مزبور راجع به تمیز احکام جزائی ذیل مواد ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ برای هر متهمی تأمین کرده اند مضافاً به اینکه به نص صریح ماده ۱۹۴ قانون دادرسی و کیفر آرتش متهم حق دارد «آنچه که برای مدافعه مفید می داند در موقع اظهار دارد» و تشخیص اینکه اظهارات متهم برای او مفید است یا نیست با خود متهم است.»

همانطوری که پرونده ای را که شامل تمام قضایاست می خوانند برای اینکه با احاطه کاملی نسبت به جریان قانون اظهار نظر کنند شنیدن بیانات متهم نیز در اظهار نظر تأثیر بسیار دارد و امتناع دادگاه از اصفای بیانات متهم در جامعه به عنوان یک مخالفت اصولی تلقی می شود. به این معنا که دادگاه با اصل موضوع یعنی هدف ملت ایران آنقدر مخالف است که حتی از شنیدن بیانات متهم در اطراف موضوع امتناع می نماید و الا می بایست طبق قانون اینجانب را احضار نموده و از حق دفاع که قانون به هر متهمی داده است محروم ننمایند در اینصورت از دو حال خارج نیست یا عراض اینجانب آنقدر بی اساس و بی دلیل است که دادگاه نمی تواند به آن ترتیب اثر بدهد. از این چه بهتر که مردم هم آن را بشنوند و با نظر دادگاه موافقت نمایند و یا اینکه دادگاه در وضعیتی واقع شده است که نمی تواند قانون را اجرا نماید که باز از این چه بهتر که مردم آن را بدانند و آن چیزی که در حتر قدرت اعضاء دادگاه نیست از این دادگاه نخواهند تا هر وقت که اوضاع و احوال اجازه داد و روات

اینجانب بتوانند از حقی که ماده ۶۷ اصول مجازات جزائی به آنها می‌دهد استفاده نمایند.

چنانچه اجازه فرمایند شروع به قرائت لایحه خود می‌کنم^۲ و از اینکه بسیاری از مطالب آن در دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی گفته شده و برای ارتباط مطالب با هم تکرار می‌شود امید عفو دارم.

بعد از شکست سیاست خارجی در مراجع بین‌المللی که شورای امتیت و دیوان بین‌المللی دادگستری خود را به سیاست استعماری آلوده و آشنا نکرده و به دنیا ثابت نمودند که زیر بار نفوذ نمی‌روند و لزجاده حق و عدالت قدمی بخارج نمی‌گذارند، سیاست خارجی تصمیم گرفت مبارزه خود را با نهایت شدت در خود مملکت ادامه دهد و با اینکه هیچ بهانه و عنوانی نبود و حتی این بهانه هم به دست نیامده بود که چند نفر اخلاک‌گرا حرف از جمهوری دموکراتیک بزنند شهرت تشریف‌فرمایی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به خارج از مملکت سبب شد غائله روز ۹ اسفند را پیش بیاورند و دست به عملیاتی بزنند که به نتیجه مطلوبه نرسید و «مرغ از قفس پریزد».

چون لزجواکاری صورت نگرفت خواستند از طریق جلب بعضی از وکلای مجلس شورای ملی دولت را به طور عادی ساقط کنند و دولت دیگری روی کار بیاورند که بمقاصد خود را به دست آن دولت انجام دهند که این راه نیز به وسیله رفرائدم مسدود گردید و عده‌ای متجاوز از ۲ میلیون نفر ساکنین شهرها و روشنفکران مملکت رأی به انحلال مجلس و به بقای دولت دادند که تصور نمی‌شد اعلیحضرت همایون شاهنشاهی برای این عده از مردمی که از روی کمال وطنپرستی و در نهایت آزادی رأی داده بودند لوزن قائل نشوند و دستخط عزل این جانب را توشیح فرمایند که به جهات ذیل نتوانم آن را به موقع اجرا گذارم.

۱- دستخط طوری تنظیم شده بود که اصالت آن مورد تردید بود.

۲- فرمایشات شاهنشاه به خود اینجانب وقتی که در دوره ۱۶ تقنینیه وکیل مجلس بودم «آنجا که پای مسائل حیاتی مملکت به میان آید از همه چیز خود می‌گذرم».

۳- طرز ابلاغ که ساعت ۱ روز ۲۵ مرداد ۳۲ به وسیله کودتا ابلاغ گردید، اینها تمام سبب شدند که اینجانب یکی از دو طریق را انتخاب کنم یا متافع خود را در نظر بگیرم و دست از کار بکشم در این صورت دولتی به طور عادی روی کار می‌آمد و هدف ملت از بین

۴- با جمله چنانچه اجازه فرمایند شروع به قرائت... مؤید و مثبت این است که این لایحه مختص شعبه نهم دیوان عالی کشور تهیه شد که خودش حاضر باشد و از خود و مملکت و نهضت دفاع کند و هر چه در راه وطن مفید می‌داند و گفتنی است بگوید.

می‌رفت و یا اینکه به مبارزه ادامه دهم که باز از دو حال خارج نبود یا می‌گذاشتند آنچه ملت ایران به دست آورده بود حفظ کنند البته این کمال مطلوب بود و یا نه، در اینصورت هر چه می‌کردند و هر چه می‌گرفتند چون از روی قهر و غلبه شده بود هدف از بین نمی‌رفت.

این بود که از نظر سوگندی که به قانون اساسی یاد نموده بودم و به نص صریح اصل ۴۶ متمم که می‌گوید:

«وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند» و همچنین از نظر فداکاری‌هایی که ملت ایران برای تحصیل آزادی و استقلال خود کرده بود از همه چیز خود گذشتم و آن را اجرا نکردم که بعد کودتای روز ۲۸ مرداد پیش آمد و مرا برای صدور حکم مجازات تسلیم دادگاه بدوی نظامی نمودند. از آن دادگاه به دادگاه تجدیدنظر شکایت کردم آنهم در انجام وظیفه کمتر از دادگاه بدوی نبود. سپس از حکم دادگاه تجدیدنظر درخواست فرجام نموده‌ام بعد از این مدت اکنون منتظرم ببینم که این دادگاه چگونه اظهار نظر می‌کند و عاقبت کارم چه خواهد شد.

لایحه خود را به دو باب تقسیم نموده‌ام باب اول مربوط به ملی شدن صنعت نفت و علل وقایعی است که در روزهای آخر مرداد پیش آمد، و باب دوم مربوط به بعضی از اصول قانون اساسی است که برخلاف آن اصول اینجانب از کار برکنار شده و در یک دادگاهی که صلاحیت نداشت مناکمه و محکوم شوم.

باب اول: ملی شدن صنعت نفت

البته در جریان روز ملاحظه فرموده‌اند که در آخرین جلسه دادگاه بدوی نظامی نامه‌ای به شماره ۶۵۹۲ مورخ ۲۹ آذرماه ۳۲ از وزارت دربار شاهنشاهی به ریاست دادگاه رسید که عیناً نقل می‌شود:

«به فرموده اعلیحضرت همایون شاهنشاه به پاسی خدمات آقای دکتر محمد مصدق در سال اول نخست‌وزیری خود در امر ملی شدن صنعت نفت که خواسته عموم ملت ایران و مورد تأیید ذات ملوکانه بوده و می‌باشد آنچه نسبت به معظم له گذشته صرف نظر فرمودند».

بنابراین فصل اول و دوم این باب را به فداکاری‌هایی که ملت ایران برای تحصیل آزادی و استقلال حقیقی نمود تخصیص داده‌ام [و در فصول بعد شرح می‌دهم چگونه آنچه ملت بدست آورده بود از بین رفت].

اوراق دیگری در ادامه این رشته از مدافعات به دست نیامده.

زندانی لشکر ۲ زرهی ۱۴ شهریورماه ۱۳۳۳

جناب آقای علی هیئت رئیس دیوانعالی کشور

با اجازه آنجناب در این روز برای دفعه سوم بین اینجناب و وکلایم آقایان حسن صدر و علی شهیدزاده ملاقات دست داد و فصل اول و دوم لایحه فرجامی خود را به اضافه صفحه ۲۲ مکرر از فصل سوم آن که با نامه هشتم شهریور مهیوا ارسال نشده، تسلیم آقایان محترم نمود که تقدیم نمایند.

لایحه ای هم که خود ایشان تهیه نموده اند بعداً تقدیم دیوانعالی کشور خواهند نمود. ضمن نامه هشتم شهریور تمنا شده بود رونوشتی از فصل سوم لایحه اینجناب به دفتر شاهنشاهی و دفتر نخست وزیری و مجلسین شورای ملی و مناسبت ارسال شود، امیدوارم که این تقاضا انجام شده باشد. از قبول آن متشکر خواهم شد.

دکتر محمد مصدق

دیوانعالی کشور

گرچه درخواست فرجام از این نظر شده که دادگاه نظامی برای رسیدگی به اتهامات مشتبه به یک نخست وزیر صالح نیست و دیوانکشور باید به اتهامات او رسیدگی کند با این حال چون محاکمه و محکومیت اینجناب از نظر انتقام یک سیاست خارجی بعمل آمده و برخلاف مصالح مملکت صورت گرفته است و غیر از این لایحه فرجامی هم در این زندان وسیله ای برای دفاع از خود ندارم اجازه می خواهم در ضمن لایحه مطالبی نیز استطراراً عرض کنم و از اینکه لایحه ام از حدود یک لایحه خالص فرجامی تجاوز می کند تنای عفو نمایم.

لایحه فرجامی خود را به سه فصل تقسیم نموده ام بدین قرار:

فصل اول - عزل و نصب نخست وزیر از وظایف مجلس شورای ملی و مجلس

سناست.

فصل دوم - دادگاه نظامی برای محاکمه نخست وزیر صالح نیست.

فصل سوم - دفاع از دولت دکتر مصدق.

اکنون دلایل غیرقانونی بودن عزل خود را در فصل اول بیان می کنم.

<http://www.chebayadkard.com/>

فصل اول

عزل و نصب نخست وزیر از وظایف مجلسین شورای ملی و سناست

<http://www.chebayadkard.com/>

۱- دادگاه تجدید نظر نظامی در ذیل شماره ۲ قرار صلاحیت خود را چنانچه به محاکمه اینجانب می نویسد «راجع به ایراد شماره ۲ متهم نامبرده که دادگاه نظامی برای محاکمه نخست وزیر صالح نیست و بلکه دیوان کشور صلاحیت آن را دارد به نظر دادگاه طبق نص صریح اصل ۴۶ متمم قانون اساسی که مقرر داشته (عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است) و متهم نیز در محضر دادگاه اعتراف کرده که فرمان عزل را در ساعت ۱-۲۵ مرداد ۳۲ دریافت داشته و رسید داده است لذا از آن تاریخ سمت نخست وزیری نداشته و ادعای دادستان مربوطه به وقایع پس از دریافت فرمان عزل می باشد» که دادگاه تجدید نظر خود را آشنا به اعتراضات اینجانب ننموده و ابلاغ فرمان عزل را مورد بحث قرار داده و رسید فرمان را منقطع هرگونه اعتراض از طرف اینجانب دانسته است. در صورتیکه اینجانب منکر وصول فرمان نبوده و رسید فرمان هم دلیل این نیست که فرمان لازم الاجرا باشد چه بسیار مراسلاتی که گیرنده رسید می دهد ولی در جواب مخالفت خود را نسبت به مندرجات مرسله نوشته برای نویسنده آن می فرستد.

چون درخواست فرجام از این نظر است که دادگاه نظامی می تواند نخست وزیری را محاکمه کند یا نه لذا اینجانب ولید در ماهیت نمی شوم که اتهامات متنبه به اینجانب موجه است یا نیست مگر وقتی که پرونده اینجانب برای رسیدگی به ماهیت از مجلس شورای ملی به دیوان کشور ارجاع شود که آنوقت دفاع مقتضی از خود خواهم نمود و اکنون به این قناعت می کنم که به استحضار آن دادستان عالی مقام برسانم که اینجانب نخست وزیر بوده ام. گذشته از اینکه دادگاه بدوی و دادگاه تجدید نظر نظامی که هر دو برخلاف قانون تشکیل شده بود اگر مطابق قانون هم بود باز صلاحیت نداشتند که نخست وزیر یا وزیر را محاکمه کنند. و بین عزل و نصب نخست وزیر و عزل و نصب وزیران هم فرقی است که باید مورد توجه واقع شود.

اولاً - راجع به عزل و نصب وزراء

الف: نصب وزیران - بر طبق اصل ۴۶ متمم قانون اساسی، «نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است» و این اصل تاکنون بدین طریق عمل شده که نخست وزیر پس از انتخاب خود از اشخاصی که مورد اعتماد او باشند برای همکاری دعوت می‌کند. چنانچه بین طرفین موافقت حاصل شد دولت خود را به شاه معرفی می‌نماید و بعداً به مجلس معرفی می‌کند و یا تقدیم برنامه رأی اعتماد می‌خواهد که همین رأی اعتماد به منزله رأی انتصاب وزراء به وزارت می‌باشد.

ب: عزل وزیران - وزراء از کار به دو طریق برکنار می‌شوند:

یکی بر طبق اصل ۶۷ متمم قانون اساسی که می‌گوید: «در صورتی که مجلس شورای ملی یا مجلس سنا به اکثریت تامه عدم رضایت خود را از هیئت وزراء یا وزیری اظهار نمایند آن هیئت یا آن وزیر از مقام وزارت معزل می‌شود».

و دیگری در نتیجه استعفای نخست وزیر یا استعفای خود وزیر.

و غیر از این دو طریق به هیچ طریق دیگر نمی‌توان وزیری را عزل نمود. نه شاه می‌تواند وزیری را عزل کند نه نخست وزیر چه بسیار از وزیرانی که با نخست وزیر خود مخالف بودند ولی نخست وزیر نتوانسته است فرمان عزل آنها را امضاء کند و پتوشیح پادشاه برساند و با نیک و بد وزراء ساخته است تا وضعیت دولت روشن شود و غالباً نخست وزیران خود استعفا داده اند برای اینکه آن عده از وزراء که نمی‌توانستند با او همکاری کنند در تشکیل دولت بعد شرکت نکنند و به جای آنان کسان دیگری را دعوت نمایند صدور فرمان عزل هم برای وزراء بی سابقه است.

ثانیاً - راجع به عزل و نصب نخست وزیر

الف: نصب نخست وزیر از طرف مجلس شورای ملی و سنا است که طبق سنن جاریه به طریق انحصاری تمایل اجراء می‌شده است و اظهار تمایل مجلس شورای ملی و بعد از تشکیل سنا اظهار تمایل هر دو مجلس به منزله رأی انتصاب نخست وزیر و ملاک صدور فرمان انتصاب نخست وزیر از طرف شاه بوده است.

ب: و اما راجع به عزل نخست وزیر باید گفته شود که نخست وزیران و یا دولت به دو طریق از کار برکنار می‌شوند:

یکی بر طبق اصل ۶۷ متمم قانون اساسی که قبلاً نقل شد و دیگری در نتیجه استعفای نخست وزیر و لازم به تذکر نیست که اگر تمام وزرای دولتی استعفاء بدهند و

نخست‌وزیر استعفاء دهد دولت از بین نمی‌رود و نخست‌وزیر دولت خود را از لشکریان دیگر تشکیل می‌دهد، به پادشاه و مجلسین معرفی می‌کند و برنامه جدیدی هم به مجلس نمی‌دهد برای اینکه دولت همان بوده که هست و برنامه‌ای که در بدو تشکیل دولت تصویب شده ملاک عمل دولت است.

در دوره سلطنت مرحوم مظفرالدین شاه چون خود معتقد بر رژیم مشروطیت بود و مشروطه بر طبق فرمان آن پادشاه به ملت رسیده بود اختلافی بین پادشاه و مردم نبود ولی بعد از او که سلطنت به محمدعلی شاه رسید با اینکه خود او متمم قانون اساسی را امضاء کرده بود چون به رژیم مشروطه ایمان نداشت و معتقد نبود در طرز اجرای قانون اساسی اختلاف زیادی بین او و مردم روی داد که بالاخره منجر به بمباران مجلس شد و طولی نکشید که از سلطنت خلع گردید و مرحوم احمدشاه به مقام سلطنت رسید و تا زمانی که کبیر نشده بود دو نایب السلطنه یکی بعد از دیگری سرپرست مقام سلطنت شدند که اول مرحوم عضدالملک و بعد از فوت او مرحوم لیوالقاسم خان قراگوزلو ناصرالملک بود که در ۲۸ رمضان ۱۳۲۸ قمری مجلس شورای ملی جلسه فوق‌العاده‌ای تشکیل داد و او را به نیابت سلطنت انتخاب نمود ولی آن مرحوم از نظر این که از ۷۱ نفر حاضر در جلسه به اکثریت ۴۰ رأی انتخاب شده بود مدتی در اروپا ماند و به ایران نیامد و بعد که مراجعت نمود در ۲۱ صفر ۱۳۲۹ در قصر ابیض با حضور وزیران و نمایندگان مجلس شورای ملی و عده‌ای از رجال و امرآء و اعیان به سمت نایب السلطنه نطقی ایراد نمود که به طبع رسیده و در صفحه ۲۳ و ۲۴ آن راجع به تعیین وزراء و رئیس الوزراء و عزل وزراء مظلومی بدین شرح اظهار کرده است.

«تعیین رؤساء و اجزائی یعنی وزراء گرچه صورتاً تعیین رئیس الوزراء فقط با پادشاه است ولی چون وزراء مسئول مجلس هستند و به عدم رضایت و اعتماد مجلس باید حتماً عزل شوند چنانکه در اغلب ممالک مشروطه رسم است برای اینکه این مواقع مملکت دچار بحران وزراء نشود لابد پادشاه باید در تعیین رئیس الوزراء از اکثریت مجلس استعراج نموده رأی اکثریت را منظور نماید».

که این جمله از نطق نایب السلطنه «گرچه صورتاً تعیین رئیس الوزراء فقط با پادشاه است» توضیح اصل ۴۶ متمم قانون اساسی است که می‌گوید: «عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است» یعنی پادشاه حق دارد فقط فرمان انتصاب نخست‌وزیر را پس از نصب او از طرف مجلس به وسیله رأی تمایل صادر کند و مخصوصاً مفهوم مخالف عین این جمله از نطق «گرچه صورتاً تعیین رئیس الوزراء فقط با پادشاه است» اعتراف به این است که تعیین رئیس الوزراء متناً با پادشاه نیست از این جهت که اگر مجلس شورای ملی و مجلس سنا یا رئیس الوزراء انتصابی شاه موافقت نکند و رأی به برنامه دولت او ندهند

رئیس الوزراء از کار برکنار می‌شود و بحران وزراء در مملکت طول می‌کشد و در این جمله از نطق که چنین اظهار نظر می‌کنند «برای اینکه این مواقع مملکت دچار بحران وزراء نشود باید پادشاه باید در تعیین رئیس الوزراء از اکثریت استمراج نموده و رأی اکثریت را منظور نماید». طرز انصاف نخست وزیر را از طرف مجلسی که معناً حق نصب او را دارد بیان می‌کند.

این بود توضیح نایب السلطنه راجع به اصل ۴۶ متمم قانون اساسی و نظریات او راجع به نصب رئیس الوزراء.

راجع به عزل رئیس الوزراء نیز این جمله از نطق نایب السلطنه «وزراء مسؤول مجلس هستند و به عدم رضایت و اعتماد مجلس باید حتماً عزل شوند» منطبق است با اصل ۶۷ متمم قانون اساسی که می‌گوید: «در صورتی که مجلس شورای ملی یا مجلس سنا به اکثریت تاقه عدم رضایت خود را از هیئت وزراء یا وزیری اظهار نمایند آن هیئت یا آن وزیر از مقام وزارت منزول می‌شوند». که بنابر این اصل اگر مجلس شورای ملی و یا مجلس سنا عدم رضایت خود را به هیئت وزراء اظهار کنند رئیس الوزراء که در رأس هیئت است و وزراء همگی منعزلند و چنانچه این عدم رضایت فقط مربوط به یکی از وزراء باشد فقط آن وزیر عزل می‌شود.

و نیز در یادداشت نایب السلطنه به مجلس شورای ملی که در جلسه رسمی ۲۳ صفر ۱۲۲۹ قرائت شده چنین اظهار شده است: «گرچه اینجانب را کمال امیدواری و حسن ظن به اطلاعات نمایندگان محترم حاصل است و آنچه ذکر می‌کنم بر میلیب ذکر قولند است ولی چون مشروطیت در مملکت ما جدید الولاده است نگهداری و پرستاری آن تا موقع تکمیل قوای طبیعی خود شایان کمال دقت و احتیاط است و غالب ملت را به تربیبات آن وقوف کامل حاصل نیست چنانکه مکرر به تحقیق رسیده حدود و تکالیف مسئولیت قوه مجریه و مقننه کراراً غیر مرعی مانده حتی در تعبیر معانی قانون اساسی نیز اختلاف به میان آمده از آن جمله در مسئله مهمی مثل نیابت سلطنت با اینکه هیچ مسئولیت و اختیاری را دارا نیست و تمام اختیار و مسئولیت با این پارلمان و وزراء است. معذالک دیده شد که در چنین امر واضحی نیز اختلاف آراء مشهود گردید» (که در این قسمت از نطق خود صریحاً تصدیق کرده نیابت سلطنت به تبعیت از مقام سلطنت دلرای هیچ اختیار و مسئولیتی در امور مملکتی نیست.

این بود قسمتی از یادداشت نایب السلطنه که به طبع رسیده و از صفحه ۸ و ۹ آن نقل گردید و از جمله اخیر یادداشت مقصود این بود چرا نایب السلطنه که دارای اختیار و مسئولیتی نیست عده زیادی از نمایندگان رأی نداده‌اند و مجلس شورای ملی او را به اکثریت ۴۱ رأی انتخاب نموده است که از نطق و یادداشت آن مرحوم دو نسخه برای ضبط

در پرونده تسلیم دفتر دادگاه تجدیدنظر شده است.

مرحوم ناصرالملک در مقام نیابت سلطنت ماند تا مرحوم احمدشاه به سن قانونی رسید و خود متصدی مقام سلطنت گردید و تا در این مقام بود بدون کمترین انحرافی از این رویه پیروی می‌کرد و برخلاف آن کوچکترین عملی ننمود مگر در یک موقع که آن نصب وثوق الدوله به جای مرحوم مصمص السلطنه بود که در نتیجه فشار سیاست خارجی برای تصویب قرارداد تحت الحمايگی ایران موسوم به قرارداد وثوق الدوله روی داد که شرح آن در لایحه اعتراضیه اینجانب راجع به عدم صلاحیت دادگاه بدونی مندرج است و یدیهی است با مخالفتی که ملت ایران با قرارداد وثوق الدوله و دولت او کرد و منتهی به فرار او از ایران شد. دولت او هیچ وقت یک دولت قانونی از طرف ملت تلقی نگردیده است.

دادگاه بدوی یکی از دلایل صلاحیت خود را عزل اعلیحضرت شاه فقید در زمانی که متصدی مقام ریاست وزراء بوده‌اند به واسطه تلگراف مرحوم احمدشاه ذکر نموده بود در صورتی که به کلی برخلاف واقع است و شرح قضیه این است که به تلقین اقلیت مجلس پنجم احمدشاه تلگرافی از پاریس مخابره نموده و چون در جلسه رسمی مجلس قرائت نشد آن چه در روزنامه «شفق سرخ» تحت عنوان «اجواب مجلس به شاه» درج شده عیناً نقل می‌شود.

شفق سرخ شماره ۲۲۹ مورخ ۲۱ حمل ۱۳۱۳

«از قرار اطلاع پررؤس تلگراف زمزی از طرف شاه به عنوان ریاست پارلمان واصل گردید. تلگراف واصل را آقای مومن الملک مکشوف و مقاد آن مشربر اسطلاح شاه ایران از تمایل نمایندگان مجلس به رئیس الوزراء جدیدی بوده است. تلگراف مزبور در جلسه خصوصی مطرح جوابی تهیه و به پاریس تلگرافاً مخابره می‌شود. مضمون تلگراف میشی بر این بوده.

بر طبق مقررات قانون اساسی حق انعزال و سقوط هر دولتی

با مجلس شورای ملی است

و فعلاً از نقطه نظر تمایل نمایندگان هیئت دولت وقت در پارلمان حائز اکثریت می‌باشد. روزنامه «شفق سرخ» در همین شماره می‌تویستد رأی اعتماد هم در مجلس گرفته شد، ۹۰ نفر از نمایندگان به ریاست وزرانی آقای سردار سپه رأی داده‌اند و ۱۵ نفر مخالف بوده‌اند.

پنابراین واضح است که در مورد تلگراف مرحوم احمدشاه به فقط سردار سپه رئیس الوزراء وقت عزل نشده بلکه مجلس صریحاً تأیید و اظهار نظر کرده که شاه حق عزل

نخست وزیر را ندارد و این حق منحصر به مجلس است.

اصول قانون اساسی راجع به مسئولیت دولت در مقابل مجلسین

از مشخصات رژیم مشروطه این است که ملت به وسیله نمایندگان خود حکومت می‌کند و پادشاه سلطنت می‌نماید و سلطنت مشروطه از این جهت موروثی است که پادشاه اختیاری در امور مملکتی ندارد و به این جهت هم مسئول نیست و تضمین قانون اساسی آن قدر به امور کشور خود بی‌قید نبوده‌اند که به پادشاه اختیار دهند که خود در حال حیات هر چه می‌خواهد بکند و مسئول هم نباشد و سلطنت هم در خاندان شاه به ارث بماند که هرگاه از او فرزندی ناخلف بوجود آید کارهایی به ضرر مملکت بکند و مشکلاتی ایجاد نماید.

اکنون باید دید که مقررات قانون اساسی ما چیست و چون در قانون مزبور حقوق پادشاه و مسئولیت وزراء هر یک در فصل خاصی تعیین شده اینجانب اصولی که مربوط به عدم مسئولیت و مسئولیت وزراء در مقابل مجلسین است نقل می‌کنم تا هیچ نقطه‌ای تاریک نماند و ابهامی باقی نگذارد و مطلب به خوبی روشن و واضح گردد.

حقوق سلطنت ایران

در این فصل دو اصل مورد استناد اینجانب است که یکی اصل ۴۴ و دیگری اصل ۴۵. متمم قانون اساسی است.

اصل ۴۴: «ناطق است که «شخص پادشاه از مسئولیت بپرامت. وزراء دولت در هرگونه امور مسئول مجلسین هستند» که هر یک از این دو جمله دلیل مسلم و واضحی است که پادشاه تنها نه راجع به عزل و نصب وزراء بلکه چون مسئول نیست در هیچ یک از امور صاحب اختیار نیست. چون اختیار متلازم با مسئولیت است و هر کس مسئول شد برای امور زبان آور خود مصون از تعرض نیست و چنانچه پادشاه بتواند دولتی را ساقط کند و دولت دیگری روی کار بیاورد در این صورت مسئولیت وزراء در مقابل مجلسین معنا ندارد و هر مقامی که دولتی روی کار بیاورد دولت در مقابل آن مقام مسئول است مگر اینکه بگوییم آن قسمت از نظریات مضحک نویسندگان رأی دادگاه بدوی که نوشته‌اند: «طبق قانون اساسی شاه حق عزل و نصب دارد، مجلس هم حق دارد اظهار اعتماد یا عدم اعتماد خود را اعلام دارد که این دو حق هیچ یک منافی دیگری نیست» و دادگاه تجدیدنظر هم آن را تأیید نموده صحیح است و مضحک تر از همه این است که می‌نویسند این دو حق هیچ یک منافی دیگری نیست و تعقل نکرده‌اند که اگر پادشاه نخست وزیر را عزل نمود ولی مجلس با بقای دولت موافق بود این دو حق منافی یکدیگر می‌شود یا نه؟ و به کدام یک از این دو حق باید

ترتیب اثرداد و بالعکس اگر شاه نخست وزیر را نصب کرد ولی مجلس آن را عزل نمود آیا باز این دو حق با هم منافات پیدا نخواهد کرد. اگر یکی از قوانین اساسی دنیا برای شاه و قوه مقننه این دو حق را شناخته بود آیا لازم نبود اصولی هم وضع کنند که موقع اختلاف بین شاه و مجلسین آن اصول را برای جلوگیری از بحران و رفع اختلاف به کار برند. اصل دیگر که مورد استناد اینجانب است اصل ۴۵ است که در نهایت صراحت معین می‌کند که شاه در امور مملکتی دارای هیچ اختیاری نیست. چنانچه پادشاه حق داشت در امور مملکت دخالت کند تدوین اصل ۴۵ متمم قانون اساسی که می‌گوید «کلیه فرامین و دستخط‌های شاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و معول صحت و مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است» به هیچ وجه معنا نداشت و این اصل با صراحت از پادشاه سلب مسئولیت کرده وزیر را مسئول صحت مدلول فرمان و دستخط قرار داده است که با امضای فرمان قبول مسئولیت کند و فرماتی که به امضای وزیر مسئول نرسیده باشد قابل اجرا نباشد و قید کلمه «کلیه» در این اصل می‌رساند که واضعین قانون اساسی هیچ استثنائی هم بر این اصل قائل نشده‌اند و هیچ فرمان و دستخطی را معتبر ندانسته‌اند مگر اینکه وزیر مسئول آن را امضاء کرده باشد.

راجع به وزراء

بر طبق اصل ۶۰ متمم قانون اساسی «وزراء مسئول مجلسین هستند و در هر مورد که از طرف یکی از مجلسین احضار شوند باید حاضر گردند و نسبت به اموری که معول به آنهاست حدود مسئولیت خود را منظور دارند» در صورتی که در هیچ اصلی از اصول قانون اساسی دیده نمی‌شود که وزراء مسئول پادشاه هم باشند و برعکس اصل ۶۴ متمم قانون اساسی برای اینکه اختلافی بین پادشاه و دولت روی ندهد ناطق است که «وزراء نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمنک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند».

و صریح است که اینک پادشاه به هیچ نحوی از انحاء حق دخالت در امور مملکت را ندارد. وزرای دولت هم به استناد احکام شفاهی یا کتبی پادشاه نمی‌توانند از خود در مقابل مجلسین سلب مسئولیت نمایند و طبق همین اصل اگر فرمان عزل برای نخست وزیر یا وزیری صادر شد آن نخست وزیر یا وزیر حق ندارد به آن فرمان عزل ترتیب اثر بدهد و از کار کناره گیرد زیرا در اینصورت به فرمان کتبی پادشاه استناد کرده و از خود سلب مسئولیت و نفی در مقابل مجلسین نموده است.

مجلس شورای ملی و مجلس سنا با دولت و با وزیر متخلف به یکی از دو طریق ذیل عمل می‌کنند:

اگر تخلف دولت یا وزیر شدید نباشد بر طبق اصل ۶۷ متمم قانون اساسی عمل می‌کنند که می‌گوید:

«در صورتی که مجلس شورای ملی یا مجلس سنا به اکثریت قاطعه عدم رضایت خود را از هیئت وزراء یا وزیری اظهار نمایند آن هیئت یا آن وزیر از مقام وزارت مشغول می‌شود».

چنانچه تخلف شدید باشد بر طبق اصل ۶۹ متمم قانون اساسی «مجلس شورای ملی یا مجلس سنا تقصیر وزراء را در محضر دیوانخانه تعین عنوان خواهند نمود. دیوانخانه مزبور با حضور تمام اعضای مجلس محاکمات دایر خود محاکمه خواهد کرد».

این بود مقررات قانون اساسی راجع به عزل هیئت وزراء که نخست وزیر جز هیئت است و همچنین وزیر و کاملاً روشن شد مقامی که می‌تواند نخست وزیر یا وزیر را عزل کند فقط مجلس شورای ملی و مجلس سناست.

۲- قهر سوم قرار صلاحیت دادگاه تجدیدنظر در جواب اعتراض اینجانب راجع به عدم حضور هیئت منصفه در دادگاه چنین تنظیم شده است:

«مورد ایراد شماره ۴ که متهم جرم خود را سیاسی دانسته و حضور هیئت منصفین را طبق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی لازم می‌داند به نظر دادگاه طبق اصل ۸۷ متمم قانون اساسی که مقرر داشته «محاکم نظامی موافق قوانین مخصوصه در تمام مملکت تأسیس خواهد شد» لذا هر متهمی که در دادگاه تحت تعقیب قرار گیرد و رسیدگی به اتهام او در صلاحیت دادگاه نظامی تشخیص داده شود چون مطابق مواد قانون دادرسی و کیفر ارتش در محاکم نظامی هیئت منصفین پیش بینی نشده لذا حضور چنین هیئتی در محاکم نظامی غیرقانونی می‌باشد».

که این جواب به هیچ وجه با منطق سر و کاری ندارد چون که اعتراض این بود که جرایم متسبه به من بر فرض صحت از جرایم سیاسی است و تعقیب غیرقانونی دادستانی ارتش مجوز این نیست که اصل ۷۹ متمم قانون اساسی را نقض کند چون که بر طبق اصل مزبور رسیدگی به اتهامات اینجانب اگر نخست وزیر هم نبودم باید در دادگاهی بشود که هیئت منصفه در آن دادگاه حضور به هم رسانند بنابراین تعقیب اینجانب که نظامی نیستم از وظایف دادستان دادگاه جنایی و رسیدگی به اتهام نیز از وظایف دادگاه مزبور است که هیئت منصفه می‌تواند در آنجا حضور به هم رساند.

به علاوه عدم پیش بینی حضور هیئت منصفه در قانون دادرسی ارتش مانع از حضور

آن نیست. خلاصه آنکه در قانون دادرسی ارتش تصریح شده در مواردی که در این قانون حکم مخصوص نیست مطابق قانون آئین دادرسی کیفری عمومی عمل خواهد شد و در آن تصریح است که در موارد اتهامات سیاسی هیئت منصفه باید حاضر شود.

۳- فقره ۵ قرار صلاحیت دادگاه مربوط به استدلال شماره ۶ و ۷ اینجانب راجع به سنن مشروطه است که دادگاه نظریاتی به شرح زیر اظهار کرده است:

«درخصوص ایرادات شماره ۶ و ۷ متهم که به نطق مرحوم ناصرالملک قایم‌السلطنه وقت در قصر ایض و یادداشت آن مرحوم در مجلس شورای ملی استناد نموده و چنین نتیجه گرفته که پادشاه حق عزل و نصب وزراء را ندارد به نظر دادگاه به موجب قرار صریح متهم در محضر دادگاه مراتب بالا نظر به عقیده شخص ناصرالملک بوده و متکی به هیچ یک از مواد قانونی نبوده است بعلاوه نظریه اینکه قانون اساسی و متمم آن حقوقی برای هر یک از مجلسین و ملت ایران مقرر داشته با اظهار عقیده کسی نمی‌توان آن حقوق را از آنها سلب نماید و حتی خود مجلسین نیز حق سلب آن حقوق را از خود ندارند و لذا هیچ مقام یا شخص نمی‌تواند حقوقی را که قانون اساسی و متمم آن برای سلطنت ایران مقرر داشته یا تغییر و تحریف مفاد آن از مقام سلطنت سلب نماید لذا اصل ۴۶ متمم قانون اساسی با عبارتی روشن مقرر داشته.

«عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است» بنا به مراتب مذکوره فوق پادشاه حق عزل و نصب وزراء را دارا می‌باشد.

استدلال به نطق و یادداشت مرحوم ناصرالملک به عنوان عقیده شخصی او و مربوط به تغییر یا تحریف قانون اساسی نبود بلکه به عنوان سمت رسمی نیابت سلطنت او بود که در حقیقت از طرف مقام سلطنت نطق کرده و حدود و حقوق سلطنت را طبق قانون اساسی تشریح و توضیح نموده و همان‌طور که هر قانون ملحقاتی دارد که اگر ملحقات از آن جدا شود اجرای آن دچار مشکلات می‌شود مثلاً قانون اساسی شرح مفصل ما قرآن است ولی غیر از قرآن مدارک دیگری هم هست که مجموع آنها موجب شرح اسلام در مذهب جعفریت که سنت و عقل و اجماع است که هر کدام آنها در این مذهب حجت دارد و هیچ کس نمی‌تواند بگوید قرآن را قبول دارم ولی به مدارک دیگر عقیده ندارم. چنانچه از پیروان مذهب شیعه باشد باید بدون استثناء به هر چهار مدرک عقیده داشته باشد.

همچنین است قوانین عرف ما که قانون اساسی و متمم آن قوانین اساسی عرفی است. سنن مشروطه و آئین‌نامه‌های مجلسین و قوانین مصوبه مجلس شورای ملی و سنن و آئین‌نامه‌های مصوب و زبویه‌های قضائی و نطق‌های مقامات رسمی و سوابق تاریخی ملحقات آن است.

دو دوره استبداد پادشاه فرمان نخست وزیر را مستقلاً توشیح می کرد و این یکی از خواص سلطنت استبدادی است ولی پس از برقراری رژیم مشروطه مرحوم ناصرالملک در تظقی که در قصر ایض ایراد نمود و قبلاً نقل شد گفته است: «اگر چه صورتاً تعیین رئیس الوزراء یا پادشاه است ولی چون وزراء مسئول مجلس هستند و به عدم رضایت و اعتماد مجلس باید حقاً عزل شوند چنانکه در اغلب ممالک مشروطه رسم است برای این که این مواقع مملکت دچار بحران وزراء نشود. لابد پادشاه باید در تعیین رئیس الوزراء از اکثریت مجلس استمزاج نموده رأی اکثریت را منظور نماید» و این نطق در این مقام اظهار نظر شخصی نیست بلکه از طرف مقام سلطنت و به عنوان نیابت سلطنت آن را ایراد و اعتراف کرده است که در رژیم مشروطه تعیین رئیس الوزراء معنأ بامجلس است و طریق آن اخذ رأی تمایل می باشد. که روی این عقیده تا بود خود او، پس از او مرحوم احمدشاه و همچنین در دوره سلطنت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی محمدرضا شاه پهلوی توشیح فرمان انتصاب نخست وزیر بر طبق رأی تمایل مجلس و مجلسین بوده است. و فقط در سه مورد برخلاف سنت رفتار شده که یکی توشیح فرمان انتصاب وثوق الدوله در دوره سلطنت مرحوم احمدشاه بوده که قبلاً گفتیم آن دولت از طرف مردم قانونی شناخته نشد و انتصاب آقای علی منصور و مرحوم حاج علی رزم آراء در دوره سلطنت اعلیحضرت شاهنشاهی است که ملازم با تحویل رژیم سلطنتی از مشروطه به استبداد می باشد و هر سه مورد از نظر اعمال نفوذ سیاست خارجی بوده است که شرح آن در لایحه اینجانب راجع به عدم صلاحیت دادگاه بدوی نظامی که تسلیم دادگاه تجدیدنظر شده به تفصیل آمده است و الا نسخ سنت می رساند که ما معتقد به هیچ اصلی نیستیم و اگر بتوانیم روزی قانون اساسی را هم از بین می بریم. هم چنین عزل نخست وزیر بر طبق اصل ۶۷ متمم قانون اساسی جق مسلم و بلا تردید مجلسین شورای ملی و سناس است و در هیچیک از اصول قانون اساسی حتی یک کلمه هم راجع به اینکه پادشاه بتواند نخست وزیر را عزل کند دیده نمی شود.

موضوع دیگر یادداشت مرحوم ناصرالملک به مجلس شورای ملی است که در آن روح قانون اساسی و رژیم مشروطه را تشریح نموده و می گوید: «از آن جمله در مسئله مهمی مثل نیابت سلطنت با اینکه هیچ مسئولیت و اختیاری را دارا نیست و تمام اختیار و مسئولیت ما بین پارلمان و وزراء است» دادرسان دادگاه نظامی اصل ۴۶ متمم قانون اساسی را طوطی وار حفظ کرده و به قیدی که در آن اصل وارد شده و آن جمله «به موجب فرمان است» و اهمیت و اعتباری که اصل ۴۶ متمم برای فرمان قابل شده و می گوید: «کلیه فرامین و دستخط های پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است» توجه ننموده و از

راه انجبار و یا تملق آن را بدون هیچ قید و شرط نسبت به فرمان عزل اینجانب اجرا کرده‌اند که جا دارد گفته شود «حَفِظْتُمْ شَيْئاً وَ غَايَتُ غَنَمِكُمْ اَشْيَاء».

۴- و نیز دادگاه تجدید نظر ذیل فقره ۶ قرار صلاحیت خود راجع به ایراد عدم صلاحیت دادگاه چنین اظهار نموده است: «در باره ایراد شماره ۸ که متهم به استناد بعضی از اصول قانون اساسی و متمم آن عزل و نصب نخست‌وزیر را فقط حق مجلسین دانسته است به نظر دادگاه چنانچه به موجب اصل ۶۶ متمم قانون اساسی پادشاه حق عزل و نصب وزراء را دارد مجلسین نیز به موجب اصول مندرجه در همان قانون می‌توانند وزراء را با رأی عدم اعتماد معزول کنند که این دو حق منافی دیگری نیست». که نظریات نویسندگان رأی دادگاه بدوی را عیناً تکرار کرده‌اند و چون این موضوع در فقره ۵ مورد بحث واقع شده در این جا فقط عرض می‌کنم از اینکه دادگاه تجدید نظر حق عزل و نصب وزراء را از مجلسین سلب نموده است متت بزرگی به پیروان سلطنت مشروطه گذارده است.

۵- در ذیل عدد ۷ دادگاه تجدید نظر می‌نویسد «راجع به ایراد شماره ۹ که متهم مدعی است موقع دریافت فرمان عزل مجلس وجود داشته ولی بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۵ مرداد که نتیجه مراجعه به آراء عمومی اعلام گردید مجلس منحل شده است.

به نظر دادگاه گرچه موضوع مراجعه به آراء عمومی در قانون اساسی کشور ایران پیش بینی نگردیده و چنین اجازه‌ای به هیچ مقامی داده نشده است به فرض اینکه مراجعه به آراء عمومی برای انحلال مجلس شورای ملی قانونی باشد اظهار نظر اکثریت مردم موقعی قدرت قانونی پیدا نموده که نتیجه مراجعه به آراء عمومی قبل از ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ معین گردیده در این صورت موقعی که متهم فرمان عزل را دریافت نموده مجلس وجود نداشته لذا موقعی که مجلس نباشد به طریق اولی فقط اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق عزل و نصب وزراء را دلوا می‌باشند».

که لازم است عرض کنم راجع به حضور و غیاب مجلس ۱۷ در شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ دلایل متضادی هست که بحث تفصیلی در آن از حوصله این لایحه و از موضوع خارج است.

دادگاه تجدید نظر بنا به اظهاراتی که نموده مجلس را غایب می‌داند. دولت هم چون عده‌ای از نمایندگان دوره ۱۷ تقنینیه را به استناد ماده ۵ حکومت نظامی توقیف نمود، رفتارندم را تلویحاً شنلخته و انحلال مجلس را تصدیق کرده است و الا باید گفت عملی بر خلاف نص صریح اصل ۱۲ قانون اساسی که می‌گوید «به هیچ عنوان و به هیچ دست‌آویز کسی بدون اطلاع مجلس شورای ملی حق ندارد متعرض اعضای آن بشود...» مرتکب شده

است ولی اعلیحضرت همانگونه شاهنشاهی مجلس ۱۷ را منحل ندی دانستند و قبل از انتخابات دوره ۱۸ فرمان انحلال آن را توشیح فرمودند.

بنابراین عرض می‌کنم که حضور یا غیاب مجلس کوچکترین اثری در صدور فرمان عزل ندارد چون که در تمام قانون اساسی و متمم آن هیچ حکمی برای چنین تفکیکی دیده نمی‌شود که پادشاه در غیاب مجلس بتواند دولت را ماقط کند و در حضور مجلس از این حق محروم باشد و بر طبق اصل ۶۷ متمم قانون اساسی دولت ها همیشه با رأی عدم اعتماد مجلس و استیضاح ماقط شده اند و به همین جهت هم وقتی مرحوم احمدشاه در دوره نوبرت مرحوم مصمصام السلطنه را در نتیجه فشار سیاست خارجی عزل نمود و فرمان ریاست وزراء وثوق الدوله را توشیح کرد چنان انمکاس بدی در جامعه نمود که عزل مصمصام السلطنه و نصب وثوق الدوله از طرف ملت قانونی شناخته نشد و به کمک افکار عمومی تا دوره ۴ تقنینیه افتتاح نشده بود. مرحوم مصمصام السلطنه خود را رئیس الوزراء قانونی می‌دانست و غیر از این سابقه‌ای نیست که پادشاه حتی در غیاب مجلس هم رئیس دولتی را عزل نموده باشد تا چه رسد به اینکه به عقیده شخص شاهنشاه مجلس ۱۷ وجود داشته و بر طبق فرمان از انتخابات دوره ۱۸ منحل گردیده است.

من نمی‌خواهم عرض کنم که در استعفای بعضی از رؤسای ضعیف و ناتوان دولت نظریات سلاطین مؤثر نبوده ولی بین استعفا و عزل فرق بسیار است. استعفا وقتی است که رئیس دولت نتواند به واسطه مشکلات که یکی از آن مشکلات عدم موافقت پادشاه با ادامه کار اوست به کار خود ادامه دهد و عزل ممکن است وقتی صورت بگیرد که رئیس دولت خود را برای ادامه کار قادر بداند و کناره‌جویی از کار را هم در صلاح مملکت نداند و با این حال او را عزل کنند که دولت اینجانب هم برای کار مهیا بود و هم کناره‌جویی از کار را در صلاح مملکت ندانست که مردم آن را خوب قضاوت کرده و تاریخ هم آن را در صفحات خود ثبت می‌کند و الا دستخط عزل بهترین وسیله بود که از کار برکنار شوم و خود را دچار مشقت و بدبختی ننمایم و از ذکر این نکته ناگزیرم که مسئولیت اینجانب منحصر به نخست‌وزیری و وزارت دفاع ملی نبوده بلکه مسئولیت تنظیم لوایح قانونی را هم تا ۲۰ دیماه ۱۳۳۲ بر طبق ماده واحده مصوب مجلس شورای ملی داشتم.

اگر بر طبق فرمان عزل از کار برکنار می‌رفتم و مملکت را دچار خسارت و ضرر می‌نمودم و مجلسی هم بود که نمایندگان آن را مردم انتخاب کرده بودند به استناد اصل ۶۴ متمم قانون اساسی که «وزراء نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند» مسئول آن مجلس می‌شدم و پرونده ام را بدیوان کشور ارجاع می‌کردند.

فصل دوم

دادگاه نظامی صلاحیت ندارد نخست وزیر را محاکمه کند

در دادگاه بدوی و تجدیدنظر اینجانب ایراداتی نمودم که بعضی مربوط به صلاحیت دادگاه بود و برخی مربوط به اعضای دادگاه بود و ایرادی هم راجع به نقص پرونده شده بود که هیچ یک از آنها مورد توجه واقع نشد.

۱- ایراد کرده بودم که با رأی تمایل مجلسین و فرمان شاهنشاه نخست وزیر بودم و علاوه بر اینکه نخست وزیر بودم مجلس شورای ملی به من اختیار داده بود که مدت یک سال لوایح قانونی مورد احتیاج کشور را تصویب نمایم. بنابراین محاکمه نخست وزیر بر طبق ماده ۶۹ متمم قانون اساسی با دیوانعالی کشور است.

۲- ایراد کرده بودم دادگاهی که هیئت منصفه در آن نیست نمی تواند به جرایم سیاسی رسیدگی کند. اگر دادگاه نظامی بتواند بدون حضور هیئت منصفه به اتهامات ناشی از جرایم سیاسی رسیدگی کند پس اصل ۷۹ متمم قانون اساسی چه معنایی غیر از این دارد.

۳- ایراد کرده بودم که بر طبق ماده ۹ لایحه قانونی حذف محاکم اختصاصی رسیدگی به اتهامات عمومی افراد غیر نظامی و هم چنین رسیدگی به اتهامات غیر نظامی افراد نظامی در صلاحیت محاکم نظامی نیست بلکه در صلاحیت محاکم عمومی دادگستری است بنابراین رسیدگی به اتهامات مذکور در ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش در صلاحیت محاکم نظامی نیست.

۴- ایراد کرده بودم که ماده ۲۱۷ به هیچ وجه انطباقی با عنوان اتهام به شرحی که ادعا شده قطع نظر از دلایل مثبت و دفاع ماهوی ندارد و بنابراین رسیدگی به اتهاماتی که بر فرض ثبوت منطبق با ماده ۳۱۷ نیست در صلاحیت محاکم نظامی نمی تواند باشد.

۵- ایراد کرده بودم که طبق ماده ۷۶ لایحه قانونی ۱۶ فروردین ماه ۱۳۳۲ کتاب اول قانون دادرسی و کیفر ارتش و کلیه مقررات آن قانون که با لایحه قانونی ۱۶ فروردین ماه ۱۳۳۲ مناقات داشته نسخ شده است اگر لوایح قانونی معتبر نیست چرا خود دادگستری

به آنها عمل نموده است چنانچه معتبر است حکم دادگاهی که برخلاف مقررات لایحه قانونی ۱۶ فروردین تشکیل شده ارزش قانونی ندارد.

و نیز ایزادی راجع به نقض پرونده شده بود برای اینکه تحقیق کنند چه اشخاصی متکرر کودتا بوده اند چه کسانی به عاملین دستور داده اند تا معلوم شود سیاست های خارجی در سقوط دولت اینچانب چه اندازه مؤثر بوده اند که دادگاه نخواست در این باب تحقیقاتی بشود.

ایزادات راجع به عدم حضور هیئت منصفه در دادگاه و نیز ایراد راجع به غیرقانونی بودن دادگاه نظامی این قایده را داشت که هرکدام محظورش کمتر باشد دادگاه نظامی آن را دلیل عدم صلاحیت خود قرار دهد و از دخالت در کاری که صلاحیت نداشت خودداری نماید. متأسفانه دادرمان هر دو دادگاه غیر از یک نفر آن قدر شخصیت نداشتند که از یک ایراد کم محظور هم برای عدم دخالت در یک محاکمه ای متافی با شخصیت و استقلال آنها و مخالف مصالح حقیقی مملکت استفاده نمایند.

وجوهی که برای سقوط دولت بکار برده اند

در دادگاه تجدیدنظر حین محاکمه مذاکراتی راجع به وجوهی که سیاست های خارجی برای سقوط دولت اینچانب مضرک کرده اند به میان آمد که دادگاه اجازه نداد در این باب هم تحقیقاتی بشود و بهتر بود قبل از اینکه آثار جرم از بین برود تحقیقاتی بعمل می آمد.

درخواست فرجام از نظر تیره شخص خود ننموده ام

درخواست فرجام از این جهت نشده که چرا دادگاهی که هیئت منصفه در آن نبود و یا مطابق لایحه قانونی ۱۶ فروردین ماه ۱۳۳۲ تشکیل نشده شخص مرا محکوم نموده و من بخواهم از شخص خودم دفاع نمایم بلکه درخواست فرجام از این نظر شده که چرا یک دادگاه نظامی به اتهامات منتسبه به یک نخست وزیر رسیدگی نمود و او را محکوم کرد و بدین ترتیب درخواست فرجام من صرفاً برای دفاع از اصول حکومت ملی و رژیم مشروطیت است.

بر فرض اینکه دادگاه نظامی رأی به عدم صلاحیت خود می داد و بر فرض اینکه دادگاه جنایی هم با هیئت منصفه تشکیل می شد و مرا از اتهامات منتسبه بری می نمود ایجاد رضایت در من نمی کرد. من وقتی راضی می شدم که مرا دیوانکشور محاکمه کند و ولو اینکه اتهامات منتسبه را ولرد بداند و مرا محکوم نماید.

من در تمام مدت زندگی سیاسی خود حرفی به نفع خود نزدم و عملی به نفع خود ننموده‌ام من هر چه گفته‌ام هر چه کرده‌ام و هر خطری را استقبال نموده‌ام در مصالح وطن عزیزم بوده است.

رفتار دون‌شان عده‌ای افسر، مردم را از آرتش مأیوس نمی‌کند

هر مملکتی روی آرتش خود حساب می‌کند و به آن امیدوار است وقتی که افسران خادمین وطن را دستگیر و محکوم کنند کاری برخلاف مقام‌پوشان خود کرده‌اند چون که شأن و حیثیت هر افسر در این است که در راه آزادی و استقلال وطن خود جان سپارد.

با این حال عرض می‌کنم که رفتار دون‌شان عده‌ای افسر مردم را از آرتش مأیوس نمی‌کند و جامعه قضاوت می‌کند که در آرتش هم مثل همه جا خوب و بد هر دو هست.

کسانی که می‌خواستند این محاکمه را به نفع سیاست خارجی تمام کنند، کسانی که می‌خواستند انتقام سیاست خارجی را از خادمین وطن بکشند، افسرانی انتخاب کردند که با نظر آنها مخالفت نکنند با این حال سرتیپ مصطفی توفان که ظاهراً با نظری که داشتند در انتخابش دقت نشده بود ثابت کرد که در بین افسران بسیار کتانی هستند که از عمل دامن‌ان و دادورمان هر دو دادگاه متفرند.

کدام وطن‌پرستی است که بخواهد بر علیه مملکت خود و به نفع سیاست بیگانه قدمی بردارد و عملی انجام دهد؟ کدام افسری است اگر بداند وطن عزیزش از آزادی و استقلال کامل بهره‌مند نیست روحش متأثر نشود و به غرور ملی او بر نخورد.

بدیهی است که بین هزاران افسر این مملکت هستند در درجات بالا عده‌ای که در یکی از سه گروهی که در دادگاه تجدیدنظر شرح داده‌ام داخل می‌شوند و در موقع ضرورت سیاست‌های خارجی به طور مستقیم یا غیرمستقیم از آنها استفاده می‌نمایند.

رفع اشتباه از مردم

بعضی در اشتباهند و می‌گویند دادگاه نظامی واقع شده بود بین دو محظور اگر رأی به عدم صلاحیت خود می‌داد توهین به مقام سلطنت می‌شد چنانچه رأی به صلاحیت می‌داد به ضروری که داد برخلاف قانون اساسی عمل شده بود و چون رأی برخلاف قانون اساسی محظور کمتر بود لذا اقل المحظورین را انتخاب نموده و به صلاحیت خود رأی داد که هیچ فکر و اندیشه‌ای از این پست تر نمی‌شود:

۱- احترام به قانون اساسی بر احترام به مقام سلطنت مقدم است چون که قانون اساسی